

تَعَالَى اللَّهُ الْكَرِيمُ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4370

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَتَبَ آيَاتِ الْوَجُودِ عَلَى صَحَائِفِ الْإِنْفُسِ وَالْأَفَاقِ وَشَرَّحَ
 تَعْيِينَاتِ الْمُقْصُودِ بِطَوَائِفِ الْإِلَاحِيسِ وَالْأَخْلَاقِ لَمَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَتَرْنَاهُمْ
 فِي الْإِنْفُسِ وَالْأَفَاقِ وَالصَّلَاةُ عَلَى مَنْ أَرْسَلَ كِتَابَ الْبُكْرَةِ الْبُحْرَانِ الصُّغُوبِ وَالْكَفَاةِ
 وَأَقْبَلَ حِجَابِ الْمُسْتَفِيدِ مِنْهُمْ بِالطَّوْفِ وَالْأَخْلَاقِ قَوْلُهُ تَعَالَى اللَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ وَالْإِلَهِ وَالْحَيَّ وَالطَّاهِرِينَ وَالْمُتَعَالِينَ بِالْأَفَاقِ أَلَا بَعْدَ مِي كَوْنِ خَوْشِي عَيْنِ مِنْ
 الْخَلْقِ صُوفِيَةٍ وَزِيَادِيَةٍ كَرْنِ الْخَمْنِ الْفِرَاقِ عَلَيْهِ خَاوِمِ عَلَى الْإِطْلَاقِ عَبْدُ الرَّزَّاقِ
 أَبُو حَسَنِ السَّمْعَانِيُّ الْهَيْلَانِيُّ ثَقِيفِي الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مَسْجِدٍ الْحَصِيدِ وَالسَّادُّ وَالْعُرْفَانِ الْإِنْفَانِ
 كَرِهُتُ كَلِمَاتٍ كَرِهَتْ أَصْحَابُ وَبَرِي مَرُومَاتٍ كَرِهَتْ أَجْنَابُ أَجْنَابُ مِنْ حَضْرَتِ قُطْبِ
 الْإِسْلَامِ وَلَيْسَ الْكَلَامُ غِيَاثُ الْغِيَاثِ نَبَاهُ الْبَاهِ وَدَسْتُ الْكَاهُ نَادِرُ الْعَصْرِ قَاوِمُ الْإِسْلَامِ مُقَدِّمُ

[illegible]

ششم بسوئے قاضی مہن سیدہوری مثل بر فوائد اطلاق کتب لغت و مثل
 بر فوائد استماع ترتیب عرف و دلیل بر قراءات آواز منزلی و جمعے از اکابر کہ
 فائز از مطالعہ و سہ یافتہ اند تقریبات شیعہ اکبر و اختصاے کردن نسبت خود
 بر اصحاب مشائخ و دیگر صحبت نادانستن اصحاب مشائخ بایکدیگر مکتوب ہستم
 بجانب شیخ سلیمان مندومی مثل بر معانی لفظ احد بمقتضا مذاہب و شرح احوال
 ذات کائنات کہ علمی و ذاتی بحسب شریعت و حقیقت باشد و بعضی نکات آن طلبہ
 ذات بقا و مراتب و برخی از بیان خیر و شر کہ فی نفس الامر شریعت مکتوب ہستم
 بجانب شیخ راجا جو در بیان دیدن واقعہ کہ تفویض کار بحضرت قدوۃ الکبرا است
 کہ نسبت نماز و ارادہ آوردن یا ایسے غیبی و آبدن تجمل قاور حالت امارت
 پیر بر مرید و گاہے بعکس او مکتوب ہستم بجانب شیخ فرید مثل بر شرائط ارادہ پیر
 و روابط ہدایت برہ تدبیر و تفاوت سلوک پیر یا پیر و وجوہ تشریفات پیر یا پیر یا پیر مکتوب
 بنسبت شیخ عبدالوہاب مثل بر احوال نماز تہجد و اسباب بیداری شب مکتوب یا زوہر
 بجانب شیخ خیر الدین سیدہوری مثل بر معانی خلوت و غزلت و بہترین غمراہ
 راہ و اسباب ریاضت نفس گاہ بقرب و فائز سحر خیزی مکتوب و وزوہر
 بجانب مولانا صفی رودلوئی مثل بر فوائد زیارت قبور اکابر و تحریب و تحریص
 بر راہ سلوک مکتوب تیسروم بجانب شیخ سہا والدین رودلوئی مثل بر تجمل
 و شدائد و ایذاے مکان و معانی ابرار و ایسے ذکر مکتوب چہارم بجانب شیخ
 محمود و در بیان ضربات متعدد و دینی و اثبات و استغراق در ذکر مکتوب
 پانزوم بجانب شیخ الاسلام گجراتی از خلفاے اثنا عشریہ سلسلہ حضرت

و از ده امام میرشد مثل بر بودن سالک در راه حق و راستی خود را بکار محقق
از طهارت طاهر و باطن و مشغول و در راه سلوک و توحید از کار و دین
انوار اگر چه از وضوء او باشد مکتوب شانزدهم بجانب شیخ معروف الدین
در بیان اطوار سبعه و عیان و انوار سبعه و ابتداء سالک و ریاضت راه نبوری
از انوار سلوک اند و نمودار غیب جن که باعث از و حام خوانین و موجب انجام
سلاطین میگردد و دیدن صاحب قمران و مشهور رضویه رضی الله عنه
و عن جمیع ائمه المعصومین مکتوب هفتم بجانب شیخ رکن الدین محمد بن
شتمل بر سفارش و بر حتم احوال از حضرت مخدوم جهانیان از جانب شیخ
رکن الدین مذکور و فرقه امانت دادن و طر اطوار سبعه بقریب آواز ذکر
حضرت امام محمد غزالی که روحانیت امام تاسف میگردد از انعامی سلوک
خود و فرقه در انوار اکابر از برای ثبات عقیده سالک از سلطان عالی
و شیخ محمد الدین بغدادی مکتوب نهم و دهم بجانب شیخ آدم نیرودی در
جواب نامه که شتمل بر روایات جواز کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
بعد کل فرض و دعای خواندن از زبان حضرت کنج شکر که نوعی تفسیر
از حرکت اعراب داشت مکتوب نوزدهم و بیستم بجانب شیخ محمد الدین شتمل
در تعریف وحدت وجود و اسمائی اکابر که درین سلسله موافق اند و مخالف
و غیر بعضی تفسیفات حضرت قدوة الکبراکه که بر طبق اصطلاح صوفیه بر سر
زده مکتوب بیستم بجانب میر صدر جهان شتمل بر استفسار تا و امل لفظ
عذاب که حضرت صاحب فصوص در رفع عذاب تا و یل کرده اند و قطع

مکتوب لایق
خاصه در رفع آن مکتوب نسبت و یکم بجانب میر صدر جهان مذکور در اسفند
نسبت بسادات اقطونیان که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر سادات
قطونی کنایت زده اند مکتوب نسبت و دوم بجانب ملک العلماء قاضی
شهاب الدین مشتمل بر استفسار مقامات فیما عداک ظاهره و باطنه مکتوب نسبت سوم
در جواب نامه سلطان ابراهیم که استفسار معنی بیت حضرت خواجہ خسرو دهلوی
کرده اند مکتوب نسبت و چهارم در جواب سلطان ابراهیم که مشتمل
بر استفسار احوال خلیفہ خان و تبارخ کردن ولایت اسلام و غراب کردن امضا
از نام و قبل نمودن تمام خلق از خاص و عام و موجب و مکتوب نسبت پنجم
بجانب شیخ شمس الدین او دبی مشتمل بر معانی کریمه لیس مثله شئی و هکذا
الشیخ المصنف مکتوب نسبت و ششم بجانب سید تاج الدین او دبی در استمداد
از حضرت قدوة الکبر انبیا بر غزل کردن منصب مکتوب نسبت و هفتم
بجانب شیخ فرید الدین در استفسار رویار و برخی احوال مشایخ گذشته و
حکامی سابقه از روحانیه علیه السلام در ویای مختلفه مکتوب نسبت و هشتم در
جواب عرضیه هوشنگ خان مشتمل بر التفات حضرت قدوة الکبری که سلطنت
مند و یافته تقریب در احوال ملوک روزگار و آثار سلاطین نامدار و نصایح
چند که باعث بر استحکام امور سلطنت و اتمام سیر مملکت و عدالت و انظ
وزارت و نیابت و صدارت و وکالت مکتوب نسبت و نهم بسوی شیخ
علاء الدین شندودی مشتمل بر بعضی از سفارش حضرت مخدوم جهانیان نسبت
ایشان و اشعار برخی مقامات علمیه که مکتوب سی ام بمولانا کریم الدین

رد و فی مثل برتر غیب و تحریص سلوک بتقریب حکایت شیخ عمر صریحی که
 بنیج خامه در بر او نگاشته اند که هر کدایم آیات قرآن بجهارت مختلفه بخوانی
 اند بر ترک تجرید مکتوب سی و یکم بسوی شیخ مبارک کمراتی از خلفاء ائمه
 مشتمل بر مضمونیست حضرت شیخ شرف الدین پانی پیتی خداوند که از روز و دوپنجه
 جاسی کرد مکتوب سی و دوم بجانب سید حمید الدین محمد آبادی مشتمل بر استغفار
 نسب و سیادات هندوستان بموجب تذکره علماء نسب که در زمان غیبت
 الدین بلین که بر حکم او کرده بودند مکتوب سی و سوم بجانب شیخ زرک الدین
 شاهباز که از غیور ثقات اند مشتمل بر اوضاع صوفیه که بعضی بکسب اشتغال از
 و بر فی بفتوح دند و استقبال کرده اند و شمه تعریف خانقاه و از دعام صفا
 ولایت پناه بر گاه حضرت پیر مکتوب سی و چهارم بجانب ملک محمود که از
 خاص اصحاب بودند مشتمل بر احوال مروت روضه پاک که بالفصد در پیش بر طوط
 در کار خوضه اشتغال میفرمودند مکتوب سی و پنجم بجانب شیخ جهان کمراتی
 از خلفاء اثنا عشریه در مدت دنیا و ایثار کردن را قبول کرده اند مکتوب
 سی و ششم در جواب عریضه قاضی اسحاق و قاضی محمد و هر یار وی مشتمل
 بر استغاثه باور محرمه که از زندان ملوک ایاده ستخلص ایشان و اندک خلق خواه
 بفعل خواه بقول مکتوب سی و هفتم بجانب سید جمال الدین سکندر پوری
 مشتمل بر انیان و طائف متروکه که از اوقات مقدوره و بر خیز از تلبس المبر
 و نمونهای که سالکان را از عرش رحمان و شیطان می نمایند مکتوب
 سی و هشتم در جواب نامه شیخ فرید که استفسار از اذکار طماتی قلندر حیدر

این مکتوب
 استغری
 است

مکتوب شرقی ۳۸
 کرده اند مکتوب سی و نهم بجانب شیخ صدر الدین والد دنیا شمل بر استفسار
 معنی رباعی حضرت ابوسعید ابوالخیر که بلیه ربیع مسکون را غارت می کند
 و در انظاره نگارم صف زودتر رضوان زلفش کند خود بر کف زودتر
 یک فال سیاه بر رخاں مطرف و در ابدال ز بیم خفت بر مصف زودتر
 مکتوب چهل و نهم بجانب شیخ شمس الدین او دمی تنها بر استفسار توفیق در کلمه
 قدسیه و منوره مشهوره اولیاء تحت قبائی و الوالی یعیات الداری
 مکتوب چهل و یکم بجانب شیخ مظفر بهارنجی در استفسار کنت کنتنا
 تحقیقا و اسما له فالحی به و روی در معنی منوره کلام قدسیه و مراد از جمال
 و جمال بهر دو مکتوب چهل و دو و مکتوب بجانب سالار سیف الدین ایمنی شمل
 بر استغاثه از خوف بعضی کفره جوار و احوال رجال الغیب و اضافه مال الیه
 که سی صد و شصت کس باشد و شمه از کیفیت خضر علی السلام و تجدید شدن
 و ندانها ایشان بمرور سالها که متغیه و طریق الترام رجال الغیب از بیگانه
 فتوح عساکر و طفر معارک چنانچه صاحب قرآن و رفیع معرکه حضرت ولی کرده
 مکتوب چهل و سوم به نسبت نور حدیقه السیادت و نور حدیقه الثقابته
 زبدۃ الآفاق سید عبدالرزاق متضمن به تفصیل مراتب ظهور و مجالی صدور
 که عبارت ظهور حضرات جنس است و برخی از ایشان مراتب تنبیهانه و شمار مناسبت
 و اصلانه مکتوب چهل و چهارم بجانب حاجی عبدالوهاب و تائیدات اجرام
 سماویه از خلقت انسانیه علویه و سفلیه مکتوب چهل و پنجم در جواب نامه
 که بنامه منوره حضرت قطب عالم نوشته بودند بنابر استغاثه از خروج کسین

کافرو کشته شدن اکابر بنگاله و دوجوئی کردن حضرت قطب الکبریا بنظر
 مانتن لشکر عشق از آدم تا ایندم برانیا و اولیا مکتوب چهل و ششم در جواب
 نامه سلطان ابراهیم برائے استاد و استخاره لشکر کشیدن بکونگاله
 بنا بر استغاثه حضرت قطب عالم بعینه نامه ایشان بحضرت قدوة الکبریا و
 استغاثه از ظلم و غروج کین رای کافرو حضرت انور شهید راشهید نشان
 مکتوب چهل و هفتم بجانب شیخ حسین و بکروش بنا بر غزای ابریمی ایشان
 که رای پسر ایشانرا شهید ساخت مکتوب چهل و هشتم بجانب حضرت کبر
 شرور لوری العباسی در استمداد اذیت مقتسم خان و القویض ولایت
 هندوستان بحضرت کبر و فرستادن معلومی و در حمایت گرفتن اولاد
 و اخفاء ایشان مکتوب چهل و نهم بجانب فرزند ارشد شیخ عبدالستار
 بر دلائل عشق و مراتب او و حذی از نکات عشق و تقریبا مناقب حضرت
 شیخ روزبهان مکتوب پنجاهم بجانب شیخ قطب الدین شمل براقوال
 فرقه در بدایت فرقه و اصناف او و خلیفه شدن مکتوب پنجاه و یکم
 بجانب علامه الهدی مولانا علام الدین جانی بنا بر عاطفت حضرت قدوة الکبریا
 بر ایشان و رفع کلفت و غایت الطاف در جواز ارشاد و در سه شیخ و تقریبا
 ذکر شیخ نجم الدین کبریا و زبجان بقیة رضی اللہ عنہا و مردم جالب مکتوب
 پنجاه و دوم بجانب سید نظام الدین بهر بلوخی شمل بر مراتب توحید و معرفت
 او که بر دو گونه است و معنی ادراک بسیط و مرکب بنا بر استمداد و استحقاق
 از دست کوره بهر لیه و اطراف او مکتوب پنجاه و سوم بجانب سید علم الدین

مکتوبات شریفی

جلد اول

ملا نوی در استمداد و استحقاق نصیب مذکور از دست کوره اطراف نشین
مکتوب پنجاه و چهارم بجانب شیخ حسام الدین زسری مثل بر ذکر مقرر
و طریق ارادت و کلاه و مو گرفتن مکتوب پنجاه و پنجم به نسبت شیخ سعد الدین
مکتوبی مثل بر استفسار سلاسل ربع عشریه و سلسله نسبی و سیه تقریباً
مناقب شیخ بریع الدین الملقب بشاه مدار مکتوب پنجاه و ششم بجانب
صیفت خان حسام الدین نوادر در جواب عریضه که التماس نموده بودند
که رساله مدلی باشد بنام مستدعی که موجب ثبوت اسم در دفتر اهل ولایت
و نسبت اندراج نام در دیباچه ارباب استفاده مکتوب پنجاه و هفتم
بجانب صیفت خان مذکور بنابر سفارش حضرت شیخ شمس الدین اودهی
مکتوب پنجاه و هشتم در جواب عریضه سید مکتوب پنجاه و نهم بجانب شیخ
شمس الدین مثل بر سفارش شیخ سید باقر بیابانمیدین مرید ارخانواده
و گیرایین و دو مان بالکس مکتوب شصت و یکم به نسبت سید طاهر اودهی مثل
بر خلوصه اصحاب احباب مکتوب شصت و یکم باخوی سید طاهر مکتوب
شصت و دوم به نسبت سید طاهر مکتوب شصت و سوم به نسبت
سید طاهر مکتوب شصت و چهارم بجانب شیخ اصیل الدین در جواب
طبل و علم مکتوب شصت و پنجم بجانب شیخ عزیر الله در جواب طبل
گردانیدن بنصفین روز عاشوره و دور کردن و گفتگوئے لعن و مصاحف
مکتوب شصت و ششم به نسبت شیخ جمال الدین مثل بر احوال اوکار و آوالت
و اطوار بعضی دو مان معموله و خاندان متفوله مکتوب شصت و هفتم به نسبت

مخدوم زاوۀ قطب الحق و الدین خواجہ مودودی دہشتی وارسال بعضے فتوح
 و نذورات برای توابع اخاندان شریف مکتوب شخصیت و رسم محضرت نقب
 النقباء و نجیب النجا حضرت رضی اللہ عنہ و الدین دعوات مشتاقانہ و تحیات
 مخلصانہ بہ نسبت نید تاج اللہ و الدین سید شمس الدین و سید محمد از قندری
 و سید قاضی و سید شہاب الدین کہ ہمہ اخوان آن سلسلہ اند بہر یک
 فتوحات متنوعہ و نذورات متفرقہ مکتوب شخصیت و رسم بسوی زمین
 اما شریخ نامہ مشتمل در جواب استفسار بعضے نوادر از غرائب و عجائب و استخفا
 بعضے تبرکات از مشائخ مع اطراف مکتوب ہنقا و دم در اسولہ شیخ محمد
 عسے و اجوبہ ازین جانب مکتوب ہنقا و دم بجانب شیخ عبد الغفر لکھنوی
 مشتمل بر استفسار و کلاہیت و تفویض مقام و انواع و اقسام و ولایت او
 مکتوب ہنقا و دم و دم بجانب قاضی محمد سدھوری در انحلال اسولہ
 اشتغال تخلصہ و خطرہ بندی مکتوب ہنقا و دم و دم بہ نسبت حضرت شیخ
 نجم الدین بموجب استفسار ایشان از مقامات اشرفیہ علامیہ از اصحاب
 و احباب استفسار از احوال فرزند اغرا شد علی الاطلاق سید عبدالرزاق و مقامات
 متعینہ ازین طائفہ کہ تفویض یابد مکتوب ہنقا و دم و دم بجانب شیخ
 نظام الدین در جواب نامہ کہ استفسار از بعضے مقدمات جواز سماع لہ و جوابی
 گاہ گاہ مصدع اوقات صوفیہ و مصرع حالات عالمیہ میں نہند مکتوب ہنقا
 و دم بجانب قیام الدین مشتمل در حل ابیات مشککہ بطریق ارباب تصوف و اصحاب
 لغز و غامضہ مشتمل بر اندماج سلاسل مشائخ و اندراج اسامی ارواح
 پرکردن

بر سبیل دو اثر ملوک مجید و توانمخ نشان از زمان کیومرث تا زمان
صاحب قرآن خواجہ افضل الدہر رشد الدین کرده الآن باستفسار
قدوة الکبر اسلاسل اولیای روزگار از زمان حضرت خلفاء الراشدین
الکے یوم الاخر ساخته متمم مشتمل بر تہجہ بحال الانساب و مفاہیص القاب از
اولاد امان و احباب ہامین الشریفین السطین الغرین المرحومین المقبولین
رضی اللہ عنہم اجمعین بر مطابق دو اثر ملوک از ائمہ اثنا عشریہ کہ دو اثر
نشان دور و مطول و دو اثر اولاد اثنا عشریہ سر حلقہ از ان خور و در باب
مناصب از نقباء و نجباء خور و تروہر و دو اثر بمقتضای محال ریزہ تکلم
بر اسمائے تبرکہ انبیاء مرسل و اولوغرم تا خاتم النبیین محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم و ذکر حکماء پیش از بعث علیہ السلام اسلاف خلفاء راشدین و
التابعین و تبع التابعین و خلفاء بنو امیہ و عباسیہ از زمان کیومرث
و شدادمان و گیلانیہ و اشکانیہ ساسانیہ و آسیدیہ ملوک بنو اللہث
غوریہ غزنویہ و بالیہ سلجوقیہ خوارزمیہ اتابکیہ سلغریہ اسماعیلیہ و
کریم قریہ وقوع از ارباب فضل و تمتع از اصحاب شہل آنست کہ در
الفاظ تبرکہ و انماط منورہ کہ در مکتوبات از خامہ مسکنہ الحامہ حضرت
قدوة الکبر کہ از پر تو و لایت غوثیہ صادر شد بندہ را در ان تصرفی
نیست بجز بخی و آلہ اما ہر جا کہ در سلاسل مشائخ و دو اثر اکابر غیر متفقہ
و بحر الانساب و طبقات ملوک مذکورہ بعد از جمع و ترویج کتب صوفیہ
و رسائل طائفہ علینہ تخصیص در لطائف و توانمخ چنانچہ طبع و طبقات

از اثر در بابیت حضرت علی بن ابی طالب

طبع فی نام لای است کہ از اہلستان کوہ و دیہات مذکورہ است

ناہیہ و کنیز و امثالہ دریافت در دو اثر و مجدد دل درج کرد اگر در جریان
 عبارت قلم سہوی رفته باشد و در سربان سفارت رقم خطا گذشتہ قلم اصلاً
 در رقم صلاح دیرغ نہ دارند با البنی والہ الامجاد قطعہ قلم چون بدست ارادت
 بود رقم زیر و بالا چو افتد زیائے بیاید بر آستین از صواب آنکہ غالی
 نباشد جهان از خطائے افضل الاصحاب حضرت شیخ نظام الدین بنی بو
 جمع مکتوبات اول از بدایت وقت نہایت را تاریخی یافتہ اند قطعہ نظام
 کہ از درج لطافت نہ در و گوہر چو مکتوبات آوردہ در چو مرقعات عرفان جمع
 کردہ پیے تلخیص مرقعات آوردہ ہر گاہ جامع مکتوبات ثانی بارادہ کتاب
 ارقام البی و داعیہ راتب اسام نامتناہی از عہدہ این امر شریف و تبرکات لطیف
 برون آمد تاریخ نوی بخاطر رسیدہ قطعہ رہے آن خامہ دست ارادہ نہ
 کہ از رہے راز مرقعات آمدہ چو مکتوبات ثانی یافت ترکیب پیے تلخیص
 مکتوبات آمد مکتوب اول برادر اعز ارشد قاضی شیخ عبد الملک و عا
 متفاقانہ از درویش شریف قبول فرمایند اسے برادر حضرتعالی کے را جوید
 کہ بدولت سلوک بہرہ مند گردانند تخت در دل او ارادہ ارادت پرست ہر
 کامل و داعیہ شاعت بسوی درویش عامل القامی کند قطعہ کہ را کہ جوید
 براہ سلوک نہ در آرد بلطف و غنایت خدا کے نہ تخت از ارادہ بدل و خشنود
 کہ آرد ارادت بہ پیریدائے بمقتضای دَاتَبِقُ الْاَلٰہِ الْاَسْمٰی وَ مَتَبْنٰی
 اَلِیْمٌ فِی قَامِہِ کَالنَّبِیِّ فِی اُمَّتِہِ ^{بہ بلبلید سترے خدا ارادہ} دست ارادت بدامن کی از شیخ
 روزگار زند و پائی انابت براہ یکے از رواسخ نامہ ارشد فقیہ استمٹک

شیخ نظام الدین بنی بو
 جامع مکتوبات ثانی
 بارادہ کتاب
 ارقام البی و داعیہ
 راتب اسام نامتناہی
 از عہدہ این امر
 شریف و تبرکات
 لطیف برون آمد
 تاریخ نوی بخاطر
 رسیدہ قطعہ رہے
 آن خامہ دست
 ارادہ نہ کہ از
 رہے راز مرقعات
 آمدہ چو مکتوبات
 ثانی یافت ترکیب
 پیے تلخیص مکتوبات
 آمد مکتوب اول
 برادر اعز ارشد
 قاضی شیخ عبد
 الملک و عا متفاقانہ
 از درویش شریف
 قبول فرمایند اسے
 برادر حضرتعالی
 کے را جوید کہ بدولت
 سلوک بہرہ مند
 گردانند تخت در
 دل او ارادہ ارادت
 پرست ہر کامل و
 داعیہ شاعت بسوی
 درویش عامل القامی
 کند قطعہ کہ را کہ
 جوید براہ سلوک نہ
 در آرد بلطف و
 غنایت خدا کے نہ
 تخت از ارادہ بدل
 و خشنود کہ آرد
 ارادت بہ پیریدائے
 بمقتضای دَاتَبِقُ
 الْاَلٰہِ الْاَسْمٰی وَ
 مَتَبْنٰی اَلِیْمٌ فِی
 قَامِہِ کَالنَّبِیِّ فِی
 اُمَّتِہِ دست ارادت
 بدامن کی از شیخ
 روزگار زند و پائی
 انابت براہ یکے از
 رواسخ نامہ ارشد
 فقیہ استمٹک

این محال است وجود از روی هستی لازم الی است پس خالی از آن
 نیست که این موجودات ممکنه را یا از عدم پیدا کرده و بچوبید آوردن
 چیزی را از چیزی و یا عدم را باین صور نموده یا از خود صورت کرده یا از
 خودش بهر یک از این صور تجلی فرموده مع بقایه علی ما هیا علیکم
 الی حدیث الی حدیث فی حدیثه و حقیقه و شک نیست که اول و ثانی محال
 زیرا چه عدم شی نیست که ماده چیزی تواند بود یا او را بصورتی تواند نمود
 و ثالث نیز محبت آنکه موجب تخلفی و تمعین اوست تعالی الله عن ذلک
 علی اکبر لانه واحد بالحدیث الحقیقه و الی حدیث الذاتیت
 الملقف لا بالاطلاق الذی هو ضد التقیید بل بالاطلاق الذی
 لیس معه نسبه آیه نُسبت کانت اگر بعض متجربی و بعض
 گرد و بر آنکه انقلاب وجود بعد از لازم آید محبت آنکه موجودین وجود است که
 غیر او فرعدم نیست قطع زنی آن رتبه مانده و آتیه که وصف اندر خود
 او فرعدم نیست ز قدوم دارد ذات خویش و اتم بر و ن از ذات آثار
 فرعدم نیست آن نمی بینی که حقیقت انسانی بکلیت خود در هر فرد
 از افراد موجودات و اصلیت نیایی تجلی خود در هر واحد است از نهاد کائنات
 اصلا متجزی و متعین نیست و نیز مقرر است که وحدت صفت نفس اوست که مال
 او سبب زوال موصوف بود پس ننماید مگر آنکه خودش باین صور متشکل
 نماید و باین اشکال متشکل مع بقایه علی ما هیا علیکم فی حدیثه
 و حقیقه من الی حدیث الحقیقه و الی حدیث الذاتیت بلا تبدیل و تعین مالا

باین جهت که این موجودات ممکنه را یا از عدم پیدا کرده و بچوبید آوردن
 چیزی را از چیزی و یا عدم را باین صور نموده یا از خود صورت کرده یا از
 خودش بهر یک از این صور تجلی فرموده مع بقایه علی ما هیا علیکم
 الی حدیث الی حدیث فی حدیثه و حقیقه و شک نیست که اول و ثانی محال
 زیرا چه عدم شی نیست که ماده چیزی تواند بود یا او را بصورتی تواند نمود
 و ثالث نیز محبت آنکه موجب تخلفی و تمعین اوست تعالی الله عن ذلک
 علی اکبر لانه واحد بالحدیث الحقیقه و الی حدیث الذاتیت
 الملقف لا بالاطلاق الذی هو ضد التقیید بل بالاطلاق الذی
 لیس معه نسبه آیه نُسبت کانت اگر بعض متجربی و بعض
 گرد و بر آنکه انقلاب وجود بعد از لازم آید محبت آنکه موجودین وجود است که
 غیر او فرعدم نیست قطع زنی آن رتبه مانده و آتیه که وصف اندر خود
 او فرعدم نیست ز قدوم دارد ذات خویش و اتم بر و ن از ذات آثار
 فرعدم نیست آن نمی بینی که حقیقت انسانی بکلیت خود در هر فرد
 از افراد موجودات و اصلیت نیایی تجلی خود در هر واحد است از نهاد کائنات
 اصلا متجزی و متعین نیست و نیز مقرر است که وحدت صفت نفس اوست که مال
 او سبب زوال موصوف بود پس ننماید مگر آنکه خودش باین صور متشکل
 نماید و باین اشکال متشکل مع بقایه علی ما هیا علیکم فی حدیثه
 و حقیقه من الی حدیث الحقیقه و الی حدیث الذاتیت بلا تبدیل و تعین مالا

لَقَدْ دَلَّ لَا تَكْثُرُ هَذَا أَهْوَا الْعِلْمُ الْحَقِّي
 نَالِ السَّعَادَةِ لَفِيئِي وَ إِلَيْهِ أَسْتَأْذِنُ حضرت مولوی محمد
 هر خطبه شکل آن گشت عیار تمام دل برودن شد
 هر دم لباس دیگران یار بر آمد گم پرو جان شد
 قاسمی بدل ملکیت صلصال فرو شد خواص مطنی
 گاه به زرت که کل مختار بر آمد زان پیمان شد
 به نوح شد و کوهانی بد عساق خود وقت بگشتی
 گم گشت خلیل و ز دل نار بر آمد آتش ده زان شد
 یوسف شد و از مصر فرستاد متعصبی روشن گرد عالم
 کز دین یعقوب با نو آ بر آمد باوید عیان شد
 میگشت دمی چند برین روی زمین او از بهر تفرج
 عیسای شد بر گنبد دوار بر آمد تسبیح کنان شد
 انسوخ چه باشد چه تناخ حقیقت آن دلبر زیبا
 نشسته شد از کف کار بر آمد قتال مان شد
 عیسی شده در مهد بن و او گواهی بر مایه مریم
 ناقه شد از سنگ بر افتاد بران زبان شد
 ایچلمه همون بود که می آمد و می رفت به قرین که وید
 تمام اقبیت آن شکل عرب وار بر آمد دارای جهان شد
 فی لے که همون بود که میگفت انا الحق در صورت مرقوم

منصور بنو و انکه بران دار بر آمد نادان جهان
 روی سخن کفر نه گفت است چو حایل منکر نشویدش
 کافر بشد آنکس که بر کار بر آمد از دور جهان
 بن مستزاد تصنیف حضرت قدوة الکه است قدس سره الله تعالی
 خورشید که از مطلع انوار بر آمد پر نور جهان شد
 ناپسدم و مشتری از کار بر آمد ظلمات نهان شد
 آن شاهد رعنا چو خورشید بر آمد درات عیان کرد
 و پرده توحید ز اسرار بر آمد تصویر زبان شد
 و منزل ثانی چو فرو آمد خورشید وحدت بدر آمد
 بر فزوده تفضل چو ستار بر آمد بر هم نگران شد
 از بد و ازل تا به ابد هر چه بر آمد نور خویش بدید
 اعیان جهان را همه آثار بر آمد تصویر جهان شد
 اعیان که ز توحید بر آورده صور را انواع ثلاثه
 در واسط اندک و بسیار بر آمد سر پای بیان شد
 از منزل ثالث چو فرو آمد آنهم ارواح بگویند
 از اثره عقل چو پر کار بر آمد بر گوهر کاش
 تمثال جسم همه جوهر کاش تجزیه از او
 دیدند هم صدرت هر بار بر آمد بعضی گشت
 خورشید صفت بر سر اورنگ بر آمد از صورت هم

عنه اشرف
 ابرار و خیران
 سعادت و شادمان
 از نور و جلال
 قیام و حیات
 شان و کرامات
 عالم و جلال
 خداداد و کرامات
 که در عالم است
 عالم و جلال
 که در عالم است
 که در عالم است
 که در عالم است

بر تخت سپهر چو سپیدار برآمد تا جسم جهان شد
 آن عقل کل آن شاهد توحید منزل کاین است
 چار اندر چار برآمد با چاره گران شد
 سالک چو تنهای سلوک آید در دل از دولت مر
 از قلمز حیوان چو گنبر یار برآمد این مدون شد
 بر طبق نردولی که رسید است بسرخاک مولود و ملائکه
 بر جانب معراج نبی وار برآمد سرگردان شد
 بر عکس نردول آن دکار عروج است در انفس اتفاق
 سبحان الذی انشای یسجد یار برآمد معراج کمان شد
 اشرف تو سر سلسله راه بدست آر گریل سلوک است
 در خاصه عام پر از خا برآمد گلزار خان شد
 کتوب دوم برادر اصدق الصدق تاشیح ابابکر بن محمد الله تعالی
 عنده صدقه و دعای درویشان اثنای تزیین از فقر اشرف قبول فرایند
 ای برادر تو شد راه سلوک الهی و ز اوقاف کعبه تنهای خدای بود
 صدق و نیاز باید تدبیر این سفر را خرد ترا نمی یومیک دره آن روا
 عاشق اگر نباشد جانباز و سواش از دست او چه خبر جز هرزه مرور
 نه تا چون صدق بهین صفات بنده آن خدا آن و اقلص همین سات
 کفر بدکان را راه شده فیض الله تعالی عباد الله بالصدق و الاخلاص
 حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه و آله و صحبه اجمعین

کتوب دوم برادر اصدق الصدق تاشیح ابابکر بن محمد الله تعالی
 عنده صدقه و دعای درویشان اثنای تزیین از فقر اشرف قبول فرایند

الی قحطه را بر ابطه اطمینان بر کشید که همه اقوال و افعال وی مشایبه نبوت آمد
 و جمله احوال و اعمال او مشایبه صفوت بس آمد قطعه زیری آن صبح صادق رو
 نور شید که می نماید از و نه چرخ دروای : بنی خورشید یار الش شاره :
 همین استیاره تا یان بهر جائی : و تنبیه رسول علیه السلام مأمور شد بهجرت
 از جبرئیل حضرت علیه السلام پرسید که با من که هجرت خواهد کرد جبرئیل علیه
 السلام گفت ای ابوبکر از ان روز خداست تعالی ویرا صدیق نام کرد و ابوبکر
 سعید القناری رضی الله عنه گفت که اسلام ابی بکر رضی الله عنه مشایبه نبوت
 زیرا که وی گفت که شبی پیش از بعثت رسول علیه السلام در خواب دیدم
 که نور سے غلیم از آسمان فرود آمد و بر بام کعبه افتاد و در مکه پنج خانه نهاد که
 از ان نور خیزے بآن در میان پس از ان النوار همه جمع شدند یک نور شد
 چنانچه در اول بود و بخانه نمین در آمد و من در خانه خود را به بستم بامداد آن خواب
 یا یکبار زیور دیدم و تعبیر از و در خواب استم گفتم این از قبل افضال اسلام است
 اعتبار سے ندارد چون روزگار سے بر من گذشت در بعضی تجارت بدیدم و در خواب
 و تعبیر خواب خود را از وی پرسیدم گفتم تو چه کسی گفتم من مرد عالم و قوی
 گفتم خدائی تعالی در میان شما پیغامبر سے خواهد برانگیخت و تو در ایام حیات
 در بر و باشی و بعد از وفات وی خلیفه سے پس چون رسول علیه السلام
 مبعوث شد مرا با سلام خواند گفتم هر پیغامبری را وید بود در نبوت دلیل
 تو چیست گفتم دلیل نبوت من ان خوابی که دیدم بودی و آن پیغامبری که
 در خواب تو گفتم آنرا اعتبار سے نیست باز بچرا گفتم تعبیر خواب تو چنین است

الله شایع با فضیلت جاس با کثرت کرامات و فیضیه اود را ستیاری نماید که در کتب قدسی
 از پیغمبر و کرمی این شایع یعنی پیغمبر و ان است در کتب از پیغمبر

خط ۱۲ شخص از ان فضیلتان جوید و ان ۱۲

وچنین من لکھم ترا یا بن کہ خبر او گفت جبرئیل لکھم من از تو پیچ و میل نہ ظلم
 زیادہ این اشہد ان لا الہ الا اللہ وحده لا شریک لہ واشہد انک عبد
 عبد ورسول اللہ قطعہ طالب صادق کہ باشد کہ او محبت و پیران خود
 در بد کے ہاگر قدم از صدق بر سنگ بند نہ سنگ چون گوہر ز نذر حق صد
 بچھا کہ در نبوت بی ایمانے ابھی قبول ممتنا بخت نمیکرد و نہ در ولایت بچھا
 بے تشریف وار و توصیف الہام قبول نکند خواہ از جانب مرشد خواہ از جانب
 مستشد قطعہ ہر کہ در راہ خدا بنہاد پے نیافت از داری باری است
 و ردل ہر طالبان راہ حق نہ نوعی از ایمانے باید از خطائے طالب صادق
 و عاذب وائق را ما و ام کہ ایمانے از حق تعالی نشود دست بدامن صاحب
 ارشاد و نرند ساک لائق و ناسک رائق را تا اشارتے از ایر و الا ہو
 چنک بجل النین و این اداوند ہا و حی اللہ تعالی الی داود ان یضع اقدامہ
 فی سبیل اللہ استوار ہا قطعہ ہر کہ از ایر و لعلے خواستہ کہ کوہند و ر
 راہ ایر و پای پائے نور و شل الہام خواہد کرد او بہر توحید خدائے
 کہ خدائے نہ در شب بست و ہفت ماہ مبارک رمضان منہ چون اعسہ سک
 راہ الہی دارادہ سیر کردن در گاہ نامتناہی در ولین در ویش ممکن
 شد خاطر سہلا زمت ہر درویشے از عزیزان اطراف میکشد و میل بمطالعہ
 ہر نیک کیشی از نادیان الکناہ می طہید ہمدین تر و حضرت ابو العباس
 خضر علیہ السلام تشریف اور وند و نشان از حضرت قدوۃ العارفین و
 زین الکاملین ملا و الغریب و ملجا و العرفا لقطۃ الدائرہ ہر کہ خطائے مر
 ہا سے نہاد و مہبوط

لعلہ انما خاتمہ
 اسرار استوار ہا
 روح و فی و کون و کون
 غیب را بیکو بند
 دل گفتات ۱۲

تصنیف غیر الاشیا بعضی من بعض ۱۲

نقطه نه دایره دارای دهر نه فلک گردان بالقاس بهولے نقطه الد
ران علاؤ الدین که او پایہ ارشاد کرد از جان علای نه تا بد او بر طارم
غیر ذره نه به ز خورشید پیر ابتداے دوائر دوران گیتی دور دور دور
دور اوست در دوران کجای ذره دار از پرتوی خورشید رو به کیشید
از پرتوی خورشید وای نهادم در راه او آهنگ کرد از عراق و افغان
راست از لولے صد هزاران سال گر گویم سپاس از سر بر مویان
صدق زیلے پیر نیام از سپاس سبز پوش مگو نموده راه آب خضر سانی
آب حیوان وضوے خضر من نه ریخته در کام جان از اقصای بهر
خضر زند جاوید کرد تا ابد خواهم در زندان سرای بهرین صورت
که می بینی مرا بودم و خواهم بود اے کد خدای نه اشراف از میدان خضر
مش را ندان اسپ ترکیب خود از لطف خدای نه دارند مخاطب بختاب
عشره کردند و ملقب بالقاب تسنه ساختند چنانکه در لطائف افضل الاصحاح
شیخ نظام الدین مینی مذکور کرده و انواع نشارت و اصناف اشارت
سرفراز نمودند و قطع جهاندار داری گیتی فروز نه که افروخته و کاهل
برای به پیر افراخته رایت حالتم نه بدست هدایت ده و رهنمای نه
نقاست که در دور روزگار خوار زم شاه کس بود همه فنون فضائل مذکور
تخصه آموذ بجهل شیون و شمائل افروخته چون از تحصیل کمالات علمی و شرعی
و توصیل وجوات فضیله سر بر افراخته و رول او حقیقی ریخته که در راه
سلوک پائی بهت بهد و از جان او ایرو و الا لایحه که از راه چروک رازی

بهشت نیز قطعه ای است لطیف و احسان گیتی گرامی که در قبلی آنجا نرفته
 و دیگر غایت جهان آفرین و بدل در برهه ای هزار نغمه و در واقع و دیگر که الوعای
 علیه السلام میگوید که هر که میل سلوک راه خدا دارد و دست پدلمان کی از
 نقضای نوربخشیه زند و جنگ متابعت به پیمان غزیری از روسای شوق
 نقشیه دهد بمقتضای این شجارت رنهای و متمناست این اشارت جافرا
 انما یتاحضرت ابوی صاحب التلج والادریج و وائب الدراج والبرج
 جامع العلوم الصوری والمعنوی ساطع العلوم المرتضوی والمصطفوی
 سید ابراهیم قدس سره را آورد و در کار سلوک اشتغال فرمود و در مرتب
 اطوار سبعة دور را تواتر تفسیر نمود و کار بجای انجامیدش که بعین مراتب
 لغت با عیان با علی مراتب انجامید قطعه سالک آن باشد که در راه سلوک
 پیدا و بجای آنهاست از سر عین سکنه بکنند بهر بند و فرغ عیانش بائی و
 اشتغال بر طایفه را از وصول سکنه بهره مند و هر سالگی از حصول سکنه بهره مند
 بالنسبة لیکمالها مکتوب سوم برادر اعز اشرف الاصحاب شیخ عمر سلام
 و عا از و در پیش اشرف قبول فرمایند ای برادر درین احوال صاق
 را باطلات عمری بنو و کار از پیش او نکشاید و سالک و افاق را تا مصلحت او بکمر
 شود و بار از خویش نه نماید قطعه نامه باشد صلابت عمری و صدق مثل ابی
 حاتم بر سر صدق و اخلاص ابراهیم آورده که نماید ترا وصال خداست
 صبح و شام ذره و کبر چلی بر نفس از برای حدیث و چون سائر اناقم از غلبه
 بر بر کرد و حواله الی برکتش غائی بکن تا عادت قلب صبور ببری بر تو شود

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

این وصف الهی است یعنی در ضیاء و تابش خیا است چون شایه و تابش
 بی قیود من شجره لا مبارکه زیتونیه چون مثل چراغ و قندیل بوده و
 چراغ را روشن باید تا بسوزد و آن درخت زیتون است و همدان
 و مثله لما اخذته وهذا الصبا من شجره الزیتون فکذا حصل للمؤمن
 هذه المعرفة التي وصفنا دعوت النبي المبارک وهو محمد
 علیه السلام چنانکه آن روشنائی چراغ بر روغن زیت حاصل
 است شرف و کرامتیه هذا وصف الشجره الغراب دون الشرف
 و لكن من شجره ما بین الشرف والغراب كالشام الخجاء القلاب فيه
 فلا تستر عن الشمس فی وقت الغروب ولا فی وقت الطلوع بل هي
 بارز لا تستر من وقت الطلوع الى الغروب فیکون من نیتها انوار
 و اضواء وهذا اما یقال فکذا لا مسافر ولا مقیم اى له فی کل ذلک
 یصلب یکاد زیتها یعنی در کمال مستعدا و کفایت غروب بود و روغن این در
 زیتون که نباید هر چند که بوی سرسید باشد آتش و زعفران و ختم باشد
 پیش از صفت خودی تا بدین مثل است مثل و است چنانکه این روغن
 زیت پیش از افروختن چراغ روشن و تابان بود و کذا کسب سول علیه السلام
 که نور معرفت با مبارک و دعوت وی حاصل آید پیش از دعوت روشن و
 تابان بود و بسوز معرفت در محالته خدای بود و خداست پرست و با محال
 خیر و صلاح بود و کما علی لورنی الایه انصا و یعنی اذا امسها الذلک
 یصیر نوراً علی فی یعنی چون ازین روغن صافی چراغ افروزد نور

در این کتاب که در وصف الهی است و در ضیاء و تابش خیا است و در شایه و تابش
 بی قیود من شجره لا مبارکه زیتونیه چون مثل چراغ و قندیل بوده و
 چراغ را روشن باید تا بسوزد و آن درخت زیتون است و همدان
 و مثله لما اخذته وهذا الصبا من شجره الزیتون فکذا حصل للمؤمن
 هذه المعرفة التي وصفنا دعوت النبي المبارک وهو محمد
 علیه السلام چنانکه آن روشنائی چراغ بر روغن زیت حاصل
 است شرف و کرامتیه هذا وصف الشجره الغراب دون الشرف
 و لكن من شجره ما بین الشرف والغراب كالشام الخجاء القلاب فيه
 فلا تستر عن الشمس فی وقت الغروب ولا فی وقت الطلوع بل هي
 بارز لا تستر من وقت الطلوع الى الغروب فیکون من نیتها انوار
 و اضواء وهذا اما یقال فکذا لا مسافر ولا مقیم اى له فی کل ذلک
 یصلب یکاد زیتها یعنی در کمال مستعدا و کفایت غروب بود و روغن این در
 زیتون که نباید هر چند که بوی سرسید باشد آتش و زعفران و ختم باشد
 پیش از صفت خودی تا بدین مثل است مثل و است چنانکه این روغن
 زیت پیش از افروختن چراغ روشن و تابان بود و کذا کسب سول علیه السلام
 که نور معرفت با مبارک و دعوت وی حاصل آید پیش از دعوت روشن و
 تابان بود و بسوز معرفت در محالته خدای بود و خداست پرست و با محال
 خیر و صلاح بود و کما علی لورنی الایه انصا و یعنی اذا امسها الذلک
 یصیر نوراً علی فی یعنی چون ازین روغن صافی چراغ افروزد نور

در این کتاب که در وصف الهی است و در ضیاء و تابش خیا است و در شایه و تابش
 بی قیود من شجره لا مبارکه زیتونیه چون مثل چراغ و قندیل بوده و
 چراغ را روشن باید تا بسوزد و آن درخت زیتون است و همدان
 و مثله لما اخذته وهذا الصبا من شجره الزیتون فکذا حصل للمؤمن
 هذه المعرفة التي وصفنا دعوت النبي المبارک وهو محمد
 علیه السلام چنانکه آن روشنائی چراغ بر روغن زیت حاصل
 است شرف و کرامتیه هذا وصف الشجره الغراب دون الشرف
 و لكن من شجره ما بین الشرف والغراب كالشام الخجاء القلاب فيه
 فلا تستر عن الشمس فی وقت الغروب ولا فی وقت الطلوع بل هي
 بارز لا تستر من وقت الطلوع الى الغروب فیکون من نیتها انوار
 و اضواء وهذا اما یقال فکذا لا مسافر ولا مقیم اى له فی کل ذلک
 یصلب یکاد زیتها یعنی در کمال مستعدا و کفایت غروب بود و روغن این در
 زیتون که نباید هر چند که بوی سرسید باشد آتش و زعفران و ختم باشد
 پیش از صفت خودی تا بدین مثل است مثل و است چنانکه این روغن
 زیت پیش از افروختن چراغ روشن و تابان بود و کذا کسب سول علیه السلام
 که نور معرفت با مبارک و دعوت وی حاصل آید پیش از دعوت روشن و
 تابان بود و بسوز معرفت در محالته خدای بود و خداست پرست و با محال
 خیر و صلاح بود و کما علی لورنی الایه انصا و یعنی اذا امسها الذلک
 یصیر نوراً علی فی یعنی چون ازین روغن صافی چراغ افروزد نور

بر نور گرد و دهن اسفل و مثل وی آئست که علیه السلام پیش از وحی باخبر و در
 و صلاح بود و خالی از کفر و گناه کبیره و کما بعد الی حی چون وحی آمد پس نور
 بر نور برافزود و نور نبوت با نور معرفت قرین گشت غیر بر خیززاده شد
 یُضَیُّ اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ اَنْ يُّكَلِّمَهُ اللَّهُ بِمَا يَشَاءُ وَ كَيْفَ يَشَاءُ
 ای برادر آن مقدار اسرار موجودات که درین آیت حق سبحانه تعالی بهما
 در دیگر آیات هم نهاده باشد اما نه حدان که درین آیت که مشکاة و مصباح
 در جاجه و نور چراغ و شجره از حضرات نفس باد میدید و کمال ظهور نور در
 پنجم مرتبه میشود و هر جا که در قرآن اسرار بر موز گفته از یک حرفه تا پنج زیاده
 مکرده و این نور که از شجره مبارک برافزود یا بمصباح در گیر و که ظهور
 نام است هم از آن منازل خلفاء الراشدین باعتبار حضرات نفس میان کز
 و مشکاة و مصباح در جاجه و نور چراغ و وصول بر چهار یار درین آیت تا بدر
 اظهار کرده که هر که امی از شجره مبارک که حقیقت محمد صلی الله علیه و آله فیوضات
 میکند و مراتب کجاست میراند و خواره کالات در بر ترقه تجلیات می نماید قطع
 ز می نتوان که افروخته به مشکاة مصباح و شجره چراغ و چوهر
 چار و شمن چراغ آمدند و گل افشان درخت مبارک ز باغ و مکتوب
 چهارم برادر اعر الاحباب و راجعین اصحاب شیخ عثمان او صله الله تعالی
 الی مقامه دعای در دمنده و صفاء صوفیانه آرد و شرف اشرف قبول
 فرمایند مقرر ضمیر بر ادوی و مصور سیر و ادوی با و مادام که سالک بصرف
 ابا بکر و عدالت عمر و حیا عثمانی و سخا و حیدر علی الصدوق و عدالت و حیا

این نور که در دهن اسفل و مثل وی آئست که علیه السلام پیش از وحی باخبر و در و صلاح بود و خالی از کفر و گناه کبیره و کما بعد الی حی چون وحی آمد پس نور بر نور برافزود و نور نبوت با نور معرفت قرین گشت غیر بر خیززاده شد یُضَیُّ اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ اَنْ يُّكَلِّمَهُ اللَّهُ بِمَا يَشَاءُ وَ كَيْفَ يَشَاءُ ای برادر آن مقدار اسرار موجودات که درین آیت حق سبحانه تعالی بهما در دیگر آیات هم نهاده باشد اما نه حدان که درین آیت که مشکاة و مصباح در جاجه و نور چراغ و شجره از حضرات نفس باد میدید و کمال ظهور نور در پنجم مرتبه میشود و هر جا که در قرآن اسرار بر موز گفته از یک حرفه تا پنج زیاده مکرده و این نور که از شجره مبارک برافزود یا بمصباح در گیر و که ظهور نام است هم از آن منازل خلفاء الراشدین باعتبار حضرات نفس میان کز و مشکاة و مصباح در جاجه و نور چراغ و وصول بر چهار یار درین آیت تا بدر اظهار کرده که هر که امی از شجره مبارک که حقیقت محمد صلی الله علیه و آله فیوضات میکند و مراتب کجاست میراند و خواره کالات در بر ترقه تجلیات می نماید قطع ز می نتوان که افروخته به مشکاة مصباح و شجره چراغ و چوهر چار و شمن چراغ آمدند و گل افشان درخت مبارک ز باغ و مکتوب چهارم برادر اعر الاحباب و راجعین اصحاب شیخ عثمان او صله الله تعالی الی مقامه دعای در دمنده و صفاء صوفیانه آرد و شرف اشرف قبول فرمایند مقرر ضمیر بر ادوی و مصور سیر و ادوی با و مادام که سالک بصرف ابا بکر و عدالت عمر و حیا عثمانی و سخا و حیدر علی الصدوق و عدالت و حیا

و سخا را است و همه از اوصاف اربوبه طفا را شدند بر راسته نباشد کار
بجای نرسد و بار سعادت پیش باو شاهی گشته قطع هر که دارد و درین
کار چاره چاره وین دارد و آواره نیست و بقیه هر چاره فراموش شدن و زانکه
صاحب چاره بخاره نیست و در سنج خانه مفاو درین سر که درشتاوشه
مفاو نیست و در راه صدق به نسبت پیر میان یابد بود که اگر گیریم از و سر
از نسیج بخاطر در نیار و چهل بر راستی او باید کرد و هر چند بحسب ظاهر صلاح
او ندارد و چون مضطر شود تاویل آن نداند قصه حضرت موسی و خضر علیهما
السلام بخاطر بیار و قطعه طالب صادق کس باشد که او را هر چه بیند
از چنان بداند که راست نپندارد اگر چه کز بود و بنی باید بود و درین
قدای و یقین و اندک هیچ چیز درین طریق چنان مضرت نیست که اعتراض
اکابر گفته اند و ایام ترگوهر سفته که همه چیز را تدارک توان کرد و اعتراض که معتر
الیه معذرت نیست قطعه ای برادر در ره رسم و سلوک و بجزوین
روخوانان در ریاض آن مقروض نتوان شدن در کار سر و زانکه بدتر
نیست امری را اعتراض و حجابی که از اعتراض زاید و عقابانی که از انصاف
بر آید هیچ چه منفع نگردد و چه اعتراض بنایسته شوم است و نامبارک کفایت
سید مجاری فیض ملکک ایضا الطالب ان تجتنب عن هذا الداء المفسد
فی افعال این طائفه اگر چه بحسب ظاهر خلاف شریعت میماید ولیکن اگر کسی
بصیرت بکمل عرفان مکمل بود و شخصی راورد باند مال و وجدان مندرج بداند
و بدینند که افعال خطا عین صواب بود و چون مقرر ارباب سیرت و مصلو

قال الله تعالى ما من دابة في الارض الا على راسها ثقل من ربها
نستعمل هذه در بیان آن که هر چه در این عالم است بر سر
علیه السلام استقامت این است که هر کس بی خبر و این را بداند
برهنگشته و طعم هر که آمد در وجود شاه راه انعام بیافت و جود
عیش منیدیم و یکس بی امر او در هیچ راهی ره نبرد و از دل و جان
میرود و در شاه راه استقیم و ای برادر اکنون در حیات سخن میرود که حیایان
از ابراست که برگذار و لهای مسلمانان می بارود و غریبت که از شاخا
مومنان میکار و لهذا گفته اند الحیاة من الايمان حق تعالی خدا انعام که
فیع نیایع اما غریبه و فروع فرائع انما غریبه از اصول ایمان و اشته خا که
صدق و حیا و احسان و وفا و راستی و صدق مواعید و امثال آن که ای
گنجی اند که جواهر مخزن و زوایا معدن اند و سر بر میزند مثلاً اگر کسی راستی شعا
خود و درستی و نثار خویش سازد و جمع ارکان دین از عبادات متشعش و
ریاضات تلو نه نیم از یک راستی بدست آیند و مرکب مجموع و اصول اسلام و
صاف فنون دین گرام گردد و نظم زیبای لطف و ارای گیتی فروخته که ارکان
دین گردید و بجا نیاید از صدق و حیا و سخن و او ستم و نزدیک هر یک آید
و وصول خدای که اگر کسی تنها بدست راستی قدم نهد پس همه ارکان دین در و
شامل و جمع احیان مسلمان در و داخل اند هر گاه ایمان آورد و با جمالی با تفصیل
و عبادت بخدائی با رسالت کتبت نیز که و معانی قرآن و فنا و له بر احکام اسلام
و اتمام دین گرام و قبول کرد و قنیکه بر امری از امور اقدام نماید راستی می باید
و همچنین سبب گردید سیری از پیران روزگار و انابته آورد و بر نهانی از ایمان

گرد کار چنانکه آن پیر محل اصول طریقت و معرفت در وقت صحبت با او گفت
 و او قبول کرد و عهدیست بر اقدام آن احکام و بسر بردن آن طریق کرام که
 در امری از امور خلاف راستی بنماید پس شریعت و طریقت بر دوش خود گرفت
 و تقضای راستی افیست و تمنای درستی اندک آن همه را بر جای باید آورد تا
 از عهد او فو باله بعد این انهم بعد کان منشی که بدو آید بچنین هر گز که هست از
 صدق و حیا و سخا و عدل در هر گز که از کار کمال شریعت و طریقت مندرج است
 و در هر عین از اعیان حقیقت و معرفت مندرج قطع هر گوی که هست از
 کتاب دین و سر نیزند از هر یک گوی که بجویند یک گوی که بر این سر رشته تقیید
 هر رشته بدست در آمد بعد مردن آورده اند دزدی بود که در روز روشن
 نور از خورشید دزد دیدی و تاریکی از شب و بخور بودی قطع چنان بود و در
 آن تیر و روز که دزد دید نور از رخ آفتاب اگر بود و درج خاطر دزدی
 را بودی چو نور مه در و تاب در بودن آفتاب خزان روزگار مشهور آفاق
 و در روز دیدن امتعه و فائز و یار مذکور اطباق بود قطع اگر مه بود و در
 خورشید روز که می تابید از چرخ خورشید نمانی از آن هم فزون بود و در
 دغل که در تره شب بروی از مه ضایع قضا را در خزینه دل او نهاد
 و خفته که دست از غیاری باز دارد و دست از اوت بدامن سر زند اتفاقا
 در خزینه آب گل آن طرا کسوخد که از طاری بیم آید و جنگ آفتاب بخت بری
 نهد قطع نهی گردش چرخ عیار رنگ که بر هم زند کار هر یک که ای
 گنج رهنی در دل آرد و فرو دنگی ره بر آرد و راه خدای دوست را در

بدامن حضرت قطب المشلح نظام الدین اولیاء و دیوانی ایا مقیم بهمت روضه حرم
 اصفیاء آورده بنا بر شرطی که دست از راهزنی باز ندارد و پایی از سر قندی گزیده
 چنان در ارادت نهد پایی دل که کار ارادت نیارد و بجای می نهد
 عجب دوا بر پیر دست شک در هر بدی برزند دست و پائے ارادت اگر چه
 نزد تو به شد و لے او کند تو به از نیک رای و مرید سپه چین وید پیر
 که دست ارادت نیارد و پائے زلفی سر بر پایی نگر فرو برد و آتشی بجز
 تدبیر زند که ارادت عبارت از دست داشتن است از همه معاصی صیغه و کیره
 دنیا بجا که مراد از پائی گرد آورده است از جمیع حیاتی تعلیه و کیره و این از دست
 بر نمی آید دست ارادت بوی چگونه دهم که دست ارادت مای
 مردن و چگونه راه ارادت بسر بر و آتشی و مرید آنکه سر از خطه ارادت
 بیرون بر و سر خوش هم نیارد و پائے ارادت از دست و پا که سر از خطه
 الیایب بعد از امجان بنظر دایت و احسان بمر غایت فرمودند که خوش
 بجان که میگوئی میگوید باش اما یک شرط نگذار که آنچه امارت راهزنی و جرات
 بقیه کنی بود و کن و شرط انصاف در اول کار اقدام نمائی که نیاری تو به
 که و از هر گناه در ره انصاف باری نه تو بایستی رشته انصاف گزیدی
 از دست و کار از سر آری بجائے چون از کار ارادت بهرواخت رخت
 انصاف از خانه پیر برگرفت و در خانه انداخت هرگاه خورشید زین قبا بر
 بر آورد و میان تریکن در بر کرد شب روانان جو پیر و از و زوان گوهر افراز
 بقیه نقب آرای و دشنه طلب خزینه افزای بر دست کردند و بصرای و زک

نهادند و سرور میدای بے دزدی زدند و در ^{سایه} چو خورشید زین قبا بے بهر
 ز برکت پوشید مشکین بجای و نهاده سر راه و امان شب و بصر ایست
 و لیکن پاسبان در و مصطفی را بر فاق طبلیدند و مرد و مخوف را بشرافت کشیدند
 گفت انصاف نیست که در خانه قوت گیر و زه باشد و بدزدی و یوم شب
 و گیر و خور و شد از خانه بر آید بخاطرش رسید که در خانه همسایه بدزدی و در
 و راه نقب انگیزش انصاف بنویسند و همچنین بهر خانه که رسید از همسایگی همسایه
 بیع خانه بیرون ندیدد حقا که کرد و تمامی ممتوره شهر و سر بر محاطه سپهر همسایه
 بر آید بیع خانه از همسایگی بیرون یافت و ساری در یکی گوهر بر راه و اگر انصاف داشت مید
 چو همسایه خانه پیشتر تمام همسایگی شهر بر روی نرید و نرید و نرید و نرید و نرید و نرید
 انجامید که بیوت سکان شهر و جانوت مردمان و هزار حیطه همسایگی بیرون نرید
 و زردین متلع خانه همسایگان از انصاف نبود هر چند مخزن بادش از این
 حیطه خارج نبود اما چون اموال بیت المال در دست و هر کس را من و خیر و
 شهر مثال نصیب و راست ^{از طرف} که کوز انصاف در خویش یافت و بی بیگانی
 شهر را خویش یافت و ملک گرچه از خویش بیگانه نیست و لیکن در و بهر
 خویش دید و شب که چون روز دوستان بهر روز است و لیکن که چون
 نور در جهان سخن سرور انگاشت بدزدی در خانه بادش شکافت و بهر دزدی و
 خزانه در گاه بشتافت بخورنی رسید که چون انصاف خود سیم در راز شمار
 بیرون بود و کین قدم کشید که چون اقرار خود جوهر و گوهر از حصار افزون
 نمود و در آید بجای که چون آسمان و در و بود گوهر و بهر بهر

از سیم دوزش دست پچد گرفت که انصاف نبودن می کرده باشد و یک پدر
بشکاف مبلغ کفاف سر دوز گرفت و شتافت و یا قوت خورشید از کان خوری
خاور بر آمد و سر چا وید از دوکان ^{بجای} بوی بر آید جوهر خزان شاهی کشید
وزر او هر دغان ^{بجای} بنجید از ان سیم ^{بجای} در و نقود در و گوهر یک تنگ می
کم آمد چون باد شاه خالی از انصاف نبود از در و مصنف خاطر با عراف کشید
اقتضای از اثمار زر مقدار کرد و سر گذشت نشاء اعتراف و بلا خط انصاف از سر
تا پای می بخلاف عرض کرد در دل باد شاه و زو انصاف و الم انتصاف اثر
کرد و خدنگ که از راستی سهم زد و کماند ارشد راست پیکان نمای تو
دل که از راستی زو خدنگ که ^{بجای} از دل آورد و بیرون صفائے از ارکان دو
قاهره و اعیان رفت یا هر خور افرمود که روز مره در و مصنف و وطیقه مرد مصنف
روانه و ارند ^{بجای} گوهری در درای دین که صدق و صفای
صنای ^{بجای} گوهری اند هر یک چو گنج و زریک گنج صد گنج آید بجای
اگر یک صفت گیر و از راستی ^{بجای} همه و صف و زو است آید بجای و از شرف
انچه فرمودند راستان ^{بجای} که کُلّ شئی فی کُلّ شئی برای ^{بجای} هزار آید از یک
نیک ^{بجای} که داند آنرا که داند خدای ^{بجای} که شریف ^{بجای} که شریف ^{بجای} که شریف ^{بجای} که شریف
و سلاله الا باثر فرزند اعرار شد از چند شیخ کبیر زرقه الله تعالی لطیف و صوفی
و سبیل سلوک از در ویش اشرف و غای مشتاقان و سلام در ویشانه ^{بجای}
فرمانید بر فهمیر اباب سلوک و سمر تور اصحاب معلوک پوشده نباشد
که بر طالب صادق و محب و اتق چیزیکه از تحصیل دولت ایمان و اوصاف

سید احمد رضا

14

طاول

توبه تری
 علیه در مذبح است و مقامات سلوک و مسالک و حصول و کمال و کمال و کمال
 سلوک و مسالک حصول در مذبح است گوهر و یاقوت و جواهرش از
 بر نهادن آن همه درین گنج آن همه گنجینه و در کنج دل زبر سیده باو شاه
 گنج سنج و ثقیل گنج از سفت طور دل بر آرد تا تو باشی سالک بر سنج
 حقیقی را مراتب ظهور و منازل حد و بیرون از حد و بیان او بر تر از
 شرح بیان چه ظهور ذات بحسب مراتب فرویه و بیرون کالات طریق منازل
 ترقیه در حصر نمی آید و کمال بیرون بیرون علی سنج گنجی خلوت غیب
 صفوت از برج دارد و راجع پرو و بسیار از شهر خارج و یک ساید
 شاید در حساب آن جن یار از ابا بریل کلیه و طریق اصلیه مراتب ظهور
 و محالی حد و منحصر اند برین مرتبه مرتبه اولی غیب هویت و ذات معرفت
 من حیث هی بی سلف ملاحظه نسب و اعتبارات اگر چه نسبت تجر و از همه
 وجود مطلق و ذات بحت و هستی صرف و احدیت مطلق و احدیت ذاتیه
 گویند ازین حیث مرتبه وی از ان عالی تر است که متعلق علم و کشف و نور
 و شه و تو اند بود و درجه و از ان والا تر است که مصطفی با هم و شرف و
 احدی که وجود شود و بدست می آید و امن وصال او توان گرفت
 و نه بدید معاشه سیر تو جمال او توان دید و کمال از کمال و کمال و کمال
 و از ان بیرون تر است آن یار عزیز که که از او دید و از
 و از ان بیرون تر است آن یار عزیز که که از او دید و از
 و از ان بیرون تر است آن یار عزیز که که از او دید و از
 و از ان بیرون تر است آن یار عزیز که که از او دید و از

احتمال و قابلیت این دو شمال که طرف نبوت و سقوط است طرفین ظهور
و بطون است و جانبین صدور و کون او هر دو جانب او را مساوی باشد
گوهر دریا می وحدت را چو در ششم صدف دارد مکان هم صبح جان
مجموع خورشید سپهر نور را از مشرق و مغرب بود از استوار و بان اعتبار
یعنی مساوی الظهور و الکتون تعیین اولی و وحدت و برزخ کبر و
عقل اولی و حقیقت محمدی و برزخ البرزخ و مرتبه اول از غیب و غیب
مطلق و عالم جبروت و عالم صفات و قلم اعلى و لوح محفوظ و ام الكتاب
و مخلوق اول و متبداء اول و حقیقه الحقائق و احدیه الجمع و محلی اولی
و روح اعظم و آباء الارواح و والد اکبر و آدم حقیقه و تجلی اولی و ظل اولی
و عالم مطلق و نشاء اول و عالم وحدت و قابلیت اولی و رابط اول
و عالم اجمال و ظهور اول و موجود اول و موجود اجمالی و کثیر الکتوز
و عالم رموز و اسم اعظم و دره میضا گویند یعنی لطیف باق اسماء و کوز و
آلاء مسطور بر حقیقت که عین وجود است درین مرتبه لا بشرط باشد و
وحدت مذکوره برزخ است در میان احدیت و واحدیت و همین تعیین اول
واسطه است در مرتبه اطلاق و اسمانیه طرفین خود با اعتبارات سقوط احدیت
و اعتبار نبوت و احدیت و تثبیت ثانی و محلی ثانی و تجلی ثانی و ملک المحو و
حضرت ربوبیت و حضرة الجمع و نشاء الکثرت و احدیه الکثرت و احدیت
الجمع و تثبیت الکثرة و قابلیت الظهور و مرتبه ثانی از غیب و برزخ
ثانی و تثبیت المعرفت و منزله الهی و تثبیت المحود و منع المحود و نشاء

له العالم و جلاله
موجود و اسماء و کوز
باین وجه تعیین اولی است

شمار لطیف وار و آثار شریف آر و غرائب اسرار در تصنیفات خود مروج گرد
 و عجايب اسرار در تالیفات خویش خرج نموده ^{چهارم آنکه از تالیفات} زری در دریای
 عرفان گهری که در سر در اوست دریای کارش ^{پنجم آنکه} سر کار وین نقطه و اثره
 بدورش بود و در اجرای کارش در امر و زین چشم یقین ^{ششم آنکه} همه امر و مضمی
 بفرمای کارش در افشان ز انوار باطن فروغ ^{هفتم آنکه} فرار سپهرش و در میان
 کارش ز اقلام اولوح محفوظ ریخت ^{هشتم آنکه} در و ریخته از خامه امضای کارش
 ز سیر بدایت نهایت امور ^{نهم آنکه} وین تدوین و انای کارش از ازل تا ابد سر
 بود و بود و سر وین آثار دریایی کارش شرف آن عیان کرد و حاتم ^{دهم آنکه} سر
 که هرگز نه کرده کس از رای کارش ویرا با حضرت شیخ العراق شهاب الدین
 سهروردی اتفاق و اجتماع افتاده در مسجد صالحیه دمشق هر یک در یکدگر
 نظری کرده اند و احوال یکدگر بهیچ آوره اند بی آنکه محبت طاهر میان
 ایشان کلامی واقع شده باشد ^{یازدهم آنکه} و صاحب راز و ریک طرفه العین
 سخن بسیار گویند بی کلامی ^{بیستم آنکه} از آن بیرون است ای صاحب معانی
 که در یابد کلام خاص و عامی ^{سی و یکم آنکه} چون از بعد گریه فراق یافته اند از حضرت
 شیخ الشیوخ استفسار کردند از حال وی گفته بود بحر الحقائق
 دو خورشید را بر سر و مشق ^{سی و دوم آنکه} و لایت نجم شد قمر آن ^{سی و سوم آنکه} چو از بعد گریه
 و منازل شدند ^{سی و چهارم آنکه} بر سر شد از منازل نشان ^{سی و پنجم آنکه} بگفتند منزل شناسان
 کار و مقامات هر یک از روضه عیان ^{سی و ششم آنکه} بیک شدند بحر حقائق ^{سی و هفتم آنکه} گریه گریه شدند
 نهان از حضرت شیخ اکبر رضی الله عنه استفسار کرده اند از حال وی گفته

از تالیفات و آثار شریف و غرائب اسرار در تصنیفات خود مروج گرد

سر اصل غلامی من فرما که ای خدا صدمه من سخته رسالت الله صلی الله علیه و آله و سلم
 هر چند که از مقوله آن هر دو دریای اسرار و منقوله آن و در مضیاع و انار فرقه
 در آنجیکه گرد و تمیز معارضه هر گز نگیرد و آنکه یاریای دم زدن دارد و واری
 سخن از تم شدن آن که بگوید اگر چه از رتبه خورشید و مه و دل آن
 بدانند از سخن طبع گهر زای آن و لیکه از سید گریار و بیان کرد و لیکه این چون
 خضر آمد و آن مسیحایی اما مشا طعن طاعنان بر گوهر دریای حقایق
 و دنیا حسد حاسدان بر نور بنضای و قائل وی با تقلید و تعصب با
 عدم معرفت و اطلاع بر مصطلحات وی و غموض معانی بر حقائق که در
 تالیف خود درج کرده و رموز و لطائف که در تصنیفات خود درج کرده
 بدریای اسرار آن جوهری نه چندان لآلی فروخته بجان یواقت
 آن جوهری نه چندان بر انگشته نه که غواص فکرم جواهر کنای
 بر آرزو بحر و آمیخته در آن جن که این درویش با کابر سکار آمیخته
 شد حضرت شیخ محمد بهرام میفرمودند تقریب مناقب فصوص الحکم که و
 بخارا مولی روزگار و معالی فضیلت شعار بهم اجتماع نمودند و علماء متبحر
 و فضلا مفتخر جمع ساختند که کتاب فصوص الحکم را بسوزند و هر یک
 بهم فتوی نوشتند و در عهد و این بوده اند که فاضل جمیع فنون را آن
 و عالمی همه شیون پیراسته در بخارا از اطراف ولایت و اکناف نهایت
 رسید چون مولی از تشریف آوردن آن عزیز اطلاع یافتند بهم فکرم
 استصواب کردند و استفسار فرمودند اتفاق چنان شد که ازین فاضل

در شان روزگار در بعضی از آن جوهری نه چندان لآلی فروخته بجان یواقت

که استفسار شد
نکات و شبهات از کتب

در استفسار این مسئله باید کرد و استقامت باید آورد هرگاه فتوی بروی
 برود گفت محبت تمام باید دید و در نیست اتهام شاید کرد کتاب فصوص و غیره
 از برای مسئله تا نهایت مقوله نمودند بلکه مبدا کتاب و احتواء ابواب تمام
 و امعان و تألیف تمام فرمودند و کاپر باز آمدند و استجازه فصوص سوختن کرد
 فرمودند محالی که از صورت عبارت الغریر در ضمیر تصویر میکنم بآن نیز سر که
 فصوص بسوزند و نکته نهانی که در صورت سفارت آن وجه در سیمه بدو میگوید
 بیان نمی سازد که آتش از فصوص فرو نرسد از آن یا قوت و نقل محدثان
 که از خورشید فکر جوهر اند و خشت و در گوهر که از دیامنی منی بر آورده بنظم گو
 آفر خشت و لباس فتوی که زرتشتیست بسوزند و صورت بخیه تیر و خشت نمی آید
 که دو جوهر بر او به هم آورده پیش جوهری سوخت و پس آن اسرار که از من
 و لیای ریزین بر آید و آن در زوایا و کار که از بحر کاین اصفیای سیمین
 تر آید بیفایده نخواهد بود و مکاتبه این در ویش و در اسله این بیگانه از خوش
 غنیمت شمرند اگر اوقات بنظر در آورند و بعضی جانای اگر استفسار اصطلاح افتد
 از زبانه اخلاص صاحب شیخ نظام الدین می جستجوی کنند و بعضی دیگر از
 اصحاب فی الجمله در اصطلاح گفتگوی دارند استقصای نمایند از وایب العظام
 و نایب العظام و از ارواح الکابر حشویه و اما تر به بسته خواسته و با جانت
 پیوسته که طالب مقوله این در ویش را اصدق و اخلص بخواند هر حاجت که
 از دینی و دنیاوی نخواهد بر آید چنانکه حضرت خواج نظام الدین گنجوی از مقوله
 خویش فرموده از مقوله بعضی مشایخ همان تصور باید کرد و آن در

عالمی است

کاین سخن را فعلا مودون برون خویش را خوانده ام که هر کس که این
 نغمه نامی کت را گرامی کنش را گرامی گشتن و چنان برکشاید پروبال او
 که شک آخری خیزد از فال او و نشاط اندر آرد و بخواندگان نامفروح رساندند
 نوازش کند سینه خسته را که کناشش بدکار است و اندک نا توانی تمت
 کند و بخواندن خدایش توانا گشتند اگر نا امیدیش گیر و بدست بدست
 آورد و هر امیدی که هست بهر آنچه از خدا خواستم زین قیاس خدا و او بر او
 کردم سپاس به یاریون بران شد که این بزمگاه به یاریون شود و خاصه در
 بزم شاه به یاریون هزار و بیست و شش استفسار احوال صوفیه و خوشای
 ندی استحضار منقبت میکند ^{بسم الله الرحمن الرحیم} هر گاه و کار مشرب مشکله او گشت از راه
 توحید خدای نه حل نباید کرد و از بیگانه دیگر چه او خویش او بیگانه رای
 آورده اند اگر طایبان راه سلوک مختلف المطالب بهم در خورد و سالکان
 میانه بهتوک مختلف المطالب با هم در خورد نیستند یکدیگر پوشیده دارند و مشرب
 بهم در گریخته اند ^{بسم الله الرحمن الرحیم} اگر بخواهند از دست او ^{بسم الله الرحمن الرحیم} طلب مختلف الطایع اند و از باب ادب
 محرف الضایع اگر مقابل اشغال بهم کنند مکالمه اعمال بهم غرض شاید مقصد خدا
 طایع ایشان و تمنای ضایع خوب ایشان کاری موافق بر آید و اسرار
 مطابق فرآید احتمال دارد که هر یک را نسبت بارش و کنندگان و استعداد
 نمایندگان اقبال و اعمال پیش آید تفاضل شخنین یکدیگر گریختن ایشان برسد
 و این بحقیقت آید و معلوم است ^{بسم الله الرحمن الرحیم} چه خواهی ایشان شانان مجسم
 نشسته در بزم عیش و نوا می چو بایکدیگر و صف شانان گشتند بهم غرض یکدیگر

به شکریه

سپاه

آنحضرت همین ذات آنحضرت اند بحجت آنکه ایشان نیز ادنی صفات پروردگار
 قائل نیستند بلکه بر علیه شان قائل اند ^{و اینست که در بعضی کتب آمده است} بنزدیکان حکمت پروردگار
 تراوصات و موصوف بنود خدای که در وصف و موصوف بودی و نسبت
 منزه بود ذات حق ماورای و علی معنی آن المعلق ما مت اذا نسبت
 الى الذات الى احیة یکن علیاً و اما اذ ات اذا نسبت
 الى الذات یکن میثداً و المقدورات اذا نسبت
 الى الذات یکن قدیراً هکذا فی الباقی و لیست هناك صفات
 و مجادیه زاید علی الذات بل هی مستملاً یا سماً
 مختلفه یا اعتبارات متعدده فلا تعدد
 نموده و لا بل لیس الا الذات الیحد و معنی دوم نظیر معنی اول
 و لیس له مثل و لا شیهه معنی دوم نظیر معنی ثانی وی زیرا که و را
 آنحضرت از موجودات متعده و متکثره موجود و مشهود اند و نیز علما و احدی معنی
 دوم است نظیر معنی اول اذ لا یظیر اذ لا یمثل که نه معنی دوم نظیر معنی ثانی
 وی لان الاشياء المتغايرة له سبحانه متجانسة و نه معنی اول زیرا که تعدد
 و اشتباه میان ذات و صفات آنحضرت ثابت و واقع است و میان نسبت
 با یکدیگر نیز با ذاتها علیاً و امتیاز کل منها عن الاخری الخصائص لهما
 الکیة فیها پوشید نیست که انچه در بنجاذ کور شده است و احدی تحقیق
 نیست زیرا که همه معانی واحد نیست بل نیست بعضی از آن معانی است
 و نه بعضی و هذا لیس بل لا یطلق بل لا یطلق ان یکن واحد احد

اینست که در بعضی کتب آمده است بنزدیکان حکمت پروردگار قائل نیستند بلکه بر علیه شان قائل اند و اینست که در بعضی کتب آمده است بنزدیکان حکمت پروردگار قائل نیستند بلکه بر علیه شان قائل اند

من جمیع الوجودات پس احد آن بات که در صورت قدرت و نبات حتی که عدد
 کثرت و روی نیز مقبر نباشد و وحدت آن باشد نیز و طائفه که اندر و
 بنو بر اعدا و جائی نیست احد او از عدم کثرت و در خوش نمی آید که هست آن
 از و رای چه عدم اعتبار کثرت بدون تصور کثرت یا نیست و لهذا احد
 و کما هو الحق لا یکن یک احد الا بافقاء الالهیة و الالهیة الالهیة
 سه طور یا بدو احوط عقول بهر دو یک ذات پاک خدای بهر دو یک
 علم و وحدت او و نور یا بدو نور ظاهرت سانی و باید دانستن و تحقیق و نمود
 که هر چه هست از موجودات الهی و کائنات نامتناهی مراتب کثرت ظاهر
 عینا و روفا و مثالا وجود او عدد و اوقاتا و فاعا البته همه در تحت تصرفات اند
 و هر چه ظاهر است از بدایت و خدالت سوا و در تفاوت هم با فقاء این
 کلمات بود فیض المذی بالجمیع ذات بهاء المنصیرات یسئلها لکما
 یقتضی بالما هیات و استیعن ادقها مع لکاله فی عید ذاته و تحقیق
 سه هر چه هست از کائنات علم وین بهر چه باشد از خدای بهر چه هست
 در زیر ذات پاک حق و ذره نبود که گرد و بی رضائی و احاطه بین عبارت
 از احاطه ذات و صفات الهی است بسائر موجودات صوری و معنوی این
 که عالمی و برتر از آن است که قوت فکریه بشریت بوی تواند رسید و هم انسان
 بهر دو او یک وی تواند گردید زیرا که در احاطه وی ارواح و اشباح یکبار
 است بل نسبت شان بوی همچو نسبت آتش به نسبت آلهما الیها کالنسب لا
 من الشیء اقل المتشابهین چه هر چه فرض کرده شود از موجودات و از

و حیثیت محمد دو متین بود و پنهان او که نامحدود و نامتناهی است بعد
 متناهی مایستد ازیه من الذات و القضاة الالهیه بل اگر
 هزار هزار عالم دیگر را فرض کنند البته همه در حیطه اش مغلوب و مقهور باشند
 بل نسبت به سیم نه نماید و لا یکنان ممتد الا ینک ان احاطه
 الذراتیه الاطلاقیة **س** چو خورشید نماید بانوار خویش از ذرات فانی
 نماند بقای که در جنب باقی قرار وجود نماند پد اندک برای حق
 و اینجا علماء و شریعت گویند که احاطه حق تعالی بسائر موجودات و تمامی کائنات
 غیبی بعلوم است که آنحضرت قدیم و ذاتش مستقیم همه موجودات علمی و
 کائنات یعنی را از روحانیات و جسمانیات بدو ذات و صفات و احاطه
 و عا ایرضا و لی انهم ما و اعلم فیها ابد او سرمد میدانند بقدرت قدیم خود
 بگیرد و اندویشان پیش از آنکه موجود گرداند معلوم بودند و در این اشکال
 وار و بگیرد و که مقرر نیز و ایشان است که صفات نه عین ذات اند نه غیر
 عین باعتبار مفهوم و غیر باعتبار لزوم چه غیر شے آن باشد که تفک گردد و
 صفات را از ذات انفکاک نیست و اگر نه متغیر باشد پس نیز موصوف لازم
 آید پس موصوف حادث بود و فیکون مسبوقا بالعدم فلا یکنای موصوفا
 من نفسه اذ فی حال عدم لا یکن التاثیر لانی حق نفسه و لا فی
 غیره لکن سبما انه من جاد من نفسه و بنفسه لان وجوده لا من ذاته
 و منفصله ذاته فلا یکن مسبوقا بالعدم فلا یکن حادثا و متغیرا ل
 فلا یکن الصفات منفکة فیکون عینا سبما انه و ظاهر است اگر احاطه علمی باشد بدو

بعد از این نیز که منسوب شود به سبب و از ذات و صفات او از همیشه انشأ ندارد

کائنات

عاطه وانی بر آئینه علم از ذات متفک بود پس غیر ذات بود و هذا اختلاف
 مذهبهم و معتقدیم و دیگر تصریح لازم آید لان انفا کما یستلزم عدم انفا کما یستلزمها
 ولا و هذا نفس لا تغیر لانه ان ینقل من حالة الى حالة فیلزم عدم مخلوها
 من الحما دت فیلزم مساواتها فی الوجود فیلزم عدم تفاوتها و هذا کله منافی لكل
 مبارکات الربوبیه قال الله تعالی و ما کننا غائبین فی التفسیر الذی یلحقنا
 ما کننا غائبین بالعلم فهذا اذا ائید مقید لانه اذا اجاز ان یکون
 علیه خاصا غیر غائب فالذات اولی لان الذات انبثت من الصفات
 کیف وقد عرف انه محال ان ینفک الذات عن الصفات والصفات
 عن الذات فاذا سلم انه غیر غائب بالعلم فقد سلم انه غائب بالذات فانفک عنه
 تعالی عما یکون فی مکانه الرقیع لا فی مکان الاجسام والاخص والرد و کما
 و ممکنه تعالی باین من امکنه الخلق و احاطه حق تعالی بحسب
 بحسب کیفیت یعنی همه موجودات و کائنات جزا انکه هست عالم و جزا انکه
 محیط هست زیر که احاطه بحسب کیفیت وقتی تواند که عین تمام باشد و اتحاد بر
 تمام و این وقتی باشد که فاروق و مابه الامتياز بین محیط و محیط باشد و جهت آنکه
 با وجود فاروق و مابه الامتياز بعد منقوی ثابت و واقع بود و یقدر ان حجاب
 مثلث و نقاب غیریت و میان باشد پس عینه و اتحاد بنوع خاص
 بحسب کیفیت نباشد ظاهر است که و اتحاد فاروق و مابه الامتياز ثابت و واقع است
 بقایه لان الحق سبحانه معایر الخلق و الخلق معایره سبحانه لا غیر بوجه حقیقه عند کماله
 فیکون کما ان من البعد الجواب لیکون من الاتحاد التام العینیه و ان جبهه التمام

و جزا ان است

سر زدی لطافت بر اوج سپهر محیط است خورشید بر درای
 احاطه کمیت است هر اونه اوری کیفیت اندر برای بلکه حق تعالی را
 ذاتی است همچو احاطه دریا بحباب و سیاهی بحر در کتاب و بالذات واحد
 جمیع اسماء صفات و یا نه موجودات علوی و سفلی است صوری و معنوی
 تجا و زوال تفاوت بین بخت و من بعد است همچنانکه بعرض محیط است جمیع اسماء و
 صفات بفرش هم ذات این و در احاطه نیست و نیست که هر چه خورشید را می آید و نه
 چون لطیف آید بعلوم و ذات خویش نیست درای محیط و قطره نه بدین احاطه
 طالب باشیای خسته و ملاشته تفاوت شغفیه لازم می آید چنان از نور این سیاه
 کشفه است چنانکه نور آفتاب بر پاک و پلیدی تابد و نکته مهتاب بر خاک و پلیدی
 اقتدای هیچ تکلم و تکوین بوی راه نمی یابد نور خورشید از هر جهت خوش
 گرچه تابد بر می پاک و پلیدی و در میان نور آفتاب بلند از پلیدی و کشف نیست
 پلیدی نور از کشف ظلمت نیست نه کشف انجیان نور خورشید و دیگر قدرت
 و کثافت امور نسبی است هر چه لطیف به طبیعت کی مکروه و جهالت و دیگر می شود
 و آنچه نسبت منوره بجای دیگر محبوب بد نباشد هیچ چیز اندر برست و نیک است
 بدنه از کرد و نه دین هر چه از نیکو بر آید بد کجاست بلکه خلق بوضع الله این
 و آنچه بین الموجودات از تمام می نماید حکمتی است و هر چه میان کائنات
 تصاویر بر آید مفتی فیه مافیه من الذات الغایبه و الاذواق العجبه من له
 کائنات و انرا که دیگر
 از انچه می آید و حلا و فقه مولوی چونکه برینکی اسیر رنگ شده
 روی و فرعون هم در جنگ شده چون به برینکی رسی کان داشتی و شو

از خون دارند آشفته ای عجب این رنگ از رنگ خواست رنگ
 بزرگ چون در جنگ است چون گل از خار است خار از گل جداست
 رود اندر جنگ و اندر باج است نه باج جنگ است از برای حکمت است
 محو جنگ فرودشان صنعت است جنگ نبود و برهم جان پرور است
 جنگ نبود صلح و جنگ زرگر است نه باج آنست و نه این خرافی است
 هیچ باید جست این ویرانی است اگر کسی گوید چون اما طبعی باشند این
 و اما طبعی که این موجودات نیز عالم آنحضرت باشند و اصل آن و صواب
 باید دانست که وحدت و اتحاد از جانب حق سبحانه بحیث است و بحسب
 و صفات تصرفیت و تعارض از جانب موجودات زیرا که شان عبارت از صرف
 لغات لغات اگر چه در حقیقت غیر ذات اند اما از آنجا که شان و احکام و آثارشان
 غیر متغیر و در مرتبه غیریت بوجود می آید پس غیریت صفت نفسشان باشد و مقرر
 غیریت مانع اتحاد و ظهور احکام و وحدت احدیت ذاتیه است و با القطع با وجود
 غیریت آثار گوناگونی و تنوع صورت نتوان گرفت از بی ذات و ارای وحدت که
 و نه سر اتحادش بود مقتضای چه همه کار کنند چو غیریت است چگونه هم وحدت آید
 بجای نه اگر از لغات ممکنه و ممکنات متقیه نظر بردارند وستی ایشان هم از ذات حق
 گردد و عدم صرف نمایند کاشی حق و اگر لغات را اعتبار کنند غیریت هرگز
 روی نماید که موجب احتجاب و سبب انتفاء میگردد و درین دریایی بی پایان
 که راه سر می آید آشناییست نه توازن دریاچه ای و عجب اینکه زما یک نقطه
 این دریاچه نیست نه توازن حاصل و مرتر کم نه توازن استی اما در این نیست

اقصای همه مسلمان را با سر را حاطه ذات و انوار کسبا صفات محمودات بفرست
 کرد و اندبانی فایده الاجاد مکتوب ششم برادر اعزاز شیخ را جا
 او صله الله تعالی الی رحانه دعای درویشانه و صفای کیشانه از درویش اشراف
 مطالعه نمایند آنچه باز نمود و بودند که در شب متبرکه که از شهرهای ده آخر ماه مبارک
 رمضان حضرت خضر علیه السلام را در واقع دیدیم که تشریف بخانه من آورده اند
 بامیدواری تمام برخاسته بایستاده بودند چون بشارت ملازمت ششم شد و بر
 از مواظبت هر مند فرمودند که ترا بجای دیگر از مشایخ دیار نیاید رفت که گنبد گنجامه
 طریقت تو بر دست سید شرف جهانگیر سیده ام مجرب استماع این بشارت ها بفرمای
 و اطلاع این اشارت راه نمایی جانی یافته ام گوید او پوست نمی گنجد دولت کوئین را
 بیک جوئی بنجم **ع** نه بیان عالم لاریب روی ناز عزم حرمت و ارای خمیبت
 از سر لطف و عنایت و آوایند فرموده وصل ترابی شکریب و احسن اوقات این
 الحال رسید و بشارت مطالعه شریف گردید نباید و الذلت که هرگز السعادت از فی و عیادت
 لم یزلی چه ساز ساخته اند ویرایکی از بادشاهان اقلیم ولایت و داوران و سیم بدست
 ولایت میکند چه اکابر طریقت و اما شرف معرفت فرموده اند و دست بهجت بدست
 از درویشان راه الهی نمیتوان داد و داد که از جانب عین مرشد یا مستشیر اشارت
 نماید و رشته انابت پیروی از پیران بارگاه نامتناهی نتوان آباد که از حضرت
 لاریب مرید و مراد انبارتی نباشد **ع** که راکه و ارای و در سپهر عنایت
 کند از طریق رضای نماید یک راز پیران راه که سرور داور از راه سوای دیگر
 گویند آنست که در راه پیر خود آر که خواهد مرید هدای پی گاه طالب رود و سو

ملاقات شد شناسانیم و پس رسیدم نام او طویل بود و در آن وقت مجالست و مکالمه
 بسیار بود چون بمنزل رسیدم پیش قاصدی آمد که آن درویش خلیل نامی ترمی طلب
 ایام تیر ماه بود و پاره میوه برگرفته و نزد یک درویش چون او را دیدم خواستم که آن
 خواب با وی بگویم بزبان ترکی گفت که آنچه در خاطر داشتش با عیان است حاجت
 بیان نیست حالت من و دیگر شد و پس خاطر نصیحت او بیشتر و غصه او احوال تنگ
 و خیر نائی غریب و امور عجیب مشاهده میشد بعد از ده روز او را با و شاهی مملکت اورا
 مسلم شد و مرا ملائمت و خدمت وی با نیست کرد و در آن ملازمت
 نیز خبرهای بزرگ مشاهده می افتاد با من شفقت بسیار میکرد و گاهی بدلف
 گاهی بغض و در آواب درمی آموخت و از آن جهت فوائد بسیار بمن رسید و در
 مقام سیر و سلوک بسیار مرا کار آمد مدت شش ماه در خدمت او بودم و در ملاقات
 آواب در خانه محرم صحبت او در مدت آن مملکت هجاء منشأ شد مرا در خدمت
 کرده و در دیهلی از دیوهای بخارا اشتغال داشتم آورده اند که سید نجم الدین
 قلندر که حقیقتاً ایشانرا اعطای کبری مشرف کرده بود و بقولی سید سال
 عمر داشته اند و بدایت حال چون ایشانرا جدید رسید و سر بر راه نهادند
 بحالت غریب که خام از شرح آن علماء خبر آید بصورت عجیب که عبارت از آن
 قاصه است چون به بندر صورت رسیدند حضرت سید خضر روی را مذهبیان
 عالم غیب و مله آن مراسم لاریب و سر ایشان نداده اند که چه در مذهب خاص
 و آنچه با جمعی است از فقار زخار در باب حضرت سید خضر و منی بجز و اطلال
 و کلام نمی دانستم و استماع پیام لاریبی روان شد و منازل بسیار سپرد و در راه

در خانه
 در آنکه

او را بود و ز می خسان الدنیا داکخره و اگر اغراض حور و قصور آخرت نباشد
 وای صد وای که از روی دل کسی این بوده باشد و جستجوی شخصی حاصل این
 نموده آید سه هرگز در راه این جستجو است نه از صیام و از قیام و بندگی
 گر مرادش منصب و نیا بود و مراد او بود و حور و قصور نه صد قصور و حور و
 هست از زمینگی نه نیست در اعمال او فرزندگی نه مدعی در ویشان سلسله
 علمایه و مرادش نه ای آرزو و کیشان قافله نگارید این نیست که آن برادر چون زو
 بیاید در سلک سلسله ترتیب نموده آید چه مرغ قابلیت او بلند مرد از اقامه
 و طبعیت او از چند آواز آماده که کسی را که محبت بلند آمدن نه بر راه خدم
 سلوک هدای نه چنان پائی بهت بخد و سلوک که آید بیرون از ره منتهای
 مکتوب تحم برادر اغراض اصحاب شیخ فرید الدین گهک آفات سلوک
 از درویش شرف و عای تخلصانه و صفای درویشان قبول فرمایند ای برادر
 نزدیک ارباب بصیرت و اصحاب سریرت از اتم مهمات و اتم مقالات طالب
 راه حق تعالی برادست زدن است بدامن شیخ راه دین و جنگ بیرون
 بیای راسخ بدرگاه اله رسید که کسی را که باید ختم اله که آراستند
 از بر او بیای امارات پیری بهاید شناخت که باشد چنین در خور
 است ای نه بعضی از آثار مشیخت و بر فی از اطوار شیوخ و سیر الیه بیاید
 که طالب صادق را تواند راه نمودن و سالک وائق را شاید چاه پیمودن و
 و او به بسیار تردد باید کرد که بسیاری از طالبان حق و بیشتر از مریدان حق
 بی معرفت و بی دست بدامن ارادت آورده اند و بجای نرسیده اند

و در راه حقیقت از عارف و زینت و نیاوی نماند و لکن این کتاب حقایق است
 من النساء و البنین و القاطن المقطرة من الذهب و الفضة
 و الخيل المسومة و الاغنام و الحراث و چه شوم آفات راه و شبهات گاه
 بسیار است و تحقیقات کوئی بسیار خاتمه فلان سفه شمای دین راه سرگردان
 و در شبهات سرور گردان بسیار راه در طرق پیرره باید باشد
 متقی غول را هاند نشغولی مشغول و پیری طبعی طبعی و شوق و شوق
 و عطی است صاحب بدعت و اباخت نشستی و چه چهارم سالکان از
 ابتدا و امتحان راه گوناگون است که از سر پایی این گاه بود مومن موقوف
 سلوک و مقصودات خلوک از حد بیرون سه پیر باید در ره سیر و سلوک
 نارسا ندر راه و در ابر خدائی به هر چه موقوفات و مقصودات راه بود و باشد
 متهم ساز و پیرایه و چه نیم اصحاب سلوک ارباب طلب را در راه سوای خود
 غفلت بخانی و امراض نادانی که از انجا بوی فساد و فحش و انحرف نهاد و خلع پدید
 طیب خلوق باید که فراق شناس بود و لیب و ائق شاید که علاج قیاس کند
 پیر راه دوست باید چون طیب تا شناسد در بهار و در اگر علاج در و کند آن
 حکیم نه طالب بیمار شد در نور و چه ششم سالک راه را بعضی مقامات روحانی
 و برخی درجات روحانی چنان ظاهر کرد که روح او از کسوت بشریت و لباس
 آب و گل مجر و شود و پیر تو نور سبحانی با اعظم شانی در لشکر وصول خود افزاید
 و علمه آفاق دلیس فی جنتی سوی الله در عسکر حصول بر دار و گراو شام
 روح ولایت شان ز نور نه اعلیم مادی خودی گیر و از خدائی تر باشد که کوس

و دولت مستور بر زند و سجنانی و اهل حق بر هم زند صدای پیش شیخ کامل واقع
شاس با تیرا ویرالتصرف ولایت خود ازین پندار بریدن آرد و پایان مقام
ما فوق او از ماتحت او عیان سازد و گریه از جام می پرور و دست نهوا
از مستی زند به شمارائی پی بر می باید که گریه دوست وی به پر کشد از دور سو
ما فوق راسه و قلمه تفهیم سالک در راه گاه از غیب بشهات مای خند و مالک
در گاه از شهات غیب رای زند در ایجاد و قایل بر طالب خواهند کشود و بر
طرائع بر و محب خواهند نمود و انواع نمودار جامی و جلالی خواهد شد و بسیار لطافت
بزمان غیب در میان خواهند نهاد و مکر از طرائف لسان طیب از خان خواهند کشا
و ریخا پیر به باید زبان که در ویرستان دَعْلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءُ وَ كَلَّمَ
مکرار درس کرده باشد و جوهره شاید جوهر فشان که در و کان دَعْلَمَ
فَمِنْ لَدُنْكَ نَاعِلًا لَعَلَّ قَوْلَاقِیتَ مَمْنُورَ وَ رِوَسْتَ آوَرده صاحب نامی
که زبان بدان بود و رقی و اند زبان هر کس از هر ولایتی چون سالک از زبان
ولایت سخن کند و اند زبان و حل بکند هر روایتی از چنانکه یوسف علیه السلام
گفت رَبِّی قَدْ آتٰنِی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَیَّ مِنَ تَادِیْلِ الْاِخْوَادِ نِیش
و وجه هشتم هزار سال سالک که هزار سیر بقوت قدم خویش گندان یک قدم باشد
که بر هر پیری بر راه دین طے کند بلکه یک و حیث باشد که بدستگیری دست گیر یار
سجین پے عقد و قطع صد هزاران ساله راه از مریدان گریه خود رفته باشد
سوا ی نگریه بیای گشیم نور بن نیک قدم باشد زیر پیری رهنمای و در اسب
بقدم خویش رو زند مورچه ز قمار نیست و گاهی که بدم بر سیر نذر مرغ طیار نیست

علاسه پندار کار من در این
راستی و نادر است از
جان صاحب این کتب

دور راه است درین راه پیرانی نه که طعنه کنند طائران هوای نیکو راه
 مورد و گریه طیر نه که در یک قدم صد قدم رفت یابی نه و چه تخم سالک و گریه
 به تانقین کنند هر چند که در کربلای تلخین هم فائز دارند و در روز و در خوش
 باید کار کرده از خود و از غیر خود آوری بجای نه اگر چه ذکر نین هم ذکر خداست
 نیست ذکر نین چون ذکر خدای و چه و هم در حضرت ملوک روزگار سوره
 خوانین و یار هر چند قضا و کجود خود میرسند و دیدار سلاطین میکنند اما آن چنان
 که کسی بواسطه حاجی دولت ملازمت خوانین در یابد و شخصه بر ابط نانی شوکت
 مکالمات سلاطین بر تاب داین وسیله لطافتی و یکدوار و داین قریب گراشته
 آخر آرس و گریه مردم طالب وصل ملوک نه ره برید بواسطه اند میرای نه لیکه
 بنو مستوی با آن کسی نه کورسید از واسطه بر باد شانی نه اکنون شرائط اعلی
 برایت هر چند از شمار بیرون اند ولیکن پنج شرط از گریه صاحب بد ابادی و
از این و خود علم

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قَدْ جَاءَ أَمْنٌ عَبْدًا أَنَا أَنبَأُكَ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا عَلِمْنَا
 كَيْفَ تَقُولُ لَكَ سَمِعْنَا مِنْكَ وَبَشَّرْنَاكَ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَبَشَّرْنَاكَ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ
 مِنْ لَدُنَّا عَلِمْنَا وَصَاحِبُ بَرَايَتِ وَوَأَبِ بَرَايَتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْرًا يَأْتِي
 لَا يَزَالُ طَائِفَتَانِ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَتَانِ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمَا مِنْ بَعْدِ لَحْمٍ
 بِرَأْسِهِ بَشَرٌ وَكَوْنُهُ أَزَلَمَتِ مِنْ قَامَتِ فِي رِجَالِهِمْ خِرَافَتُهُمْ وَبَرَاءَتُهُمْ وَبَرَاءَتُهُمْ
 بِرَأْسِهِ حَقِّ لَعْنَتِي خَصْرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْيَاتِ مِثْرًا يَأْتِي وَبَرَاءَتُهُمْ وَبَرَاءَتُهُمْ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْيَاتِ مِثْرًا يَأْتِي وَبَرَاءَتُهُمْ وَبَرَاءَتُهُمْ
 كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَبَشَّرْنَاكَ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَبَشَّرْنَاكَ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ
 مِنْ لَدُنَّا عَلِمْنَا وَصَاحِبُ بَرَايَتِ وَوَأَبِ بَرَايَتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْرًا يَأْتِي
 لَا يَزَالُ طَائِفَتَانِ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَتَانِ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمَا مِنْ بَعْدِ لَحْمٍ
 بِرَأْسِهِ بَشَرٌ وَكَوْنُهُ أَزَلَمَتِ مِنْ قَامَتِ فِي رِجَالِهِمْ خِرَافَتُهُمْ وَبَرَاءَتُهُمْ وَبَرَاءَتُهُمْ
 بِرَأْسِهِ حَقِّ لَعْنَتِي خَصْرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْيَاتِ مِثْرًا يَأْتِي وَبَرَاءَتُهُمْ وَبَرَاءَتُهُمْ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْيَاتِ مِثْرًا يَأْتِي وَبَرَاءَتُهُمْ وَبَرَاءَتُهُمْ

در شایسته خدای

ایزد خدای برگزیده از همه مردم برای استدلال پنج چیز خاص کرد از لطیف
 تا بود در خور ارشاد از برای اختصاص مدگی و اوش نخست نور میان بندگان
 دین کر است ثانی استحقاق بخشید از کرم تا بود بواسطه رحمت خدا به رسوم
 خصوصیت یافت از رحمت خداوند و بدین استیلافت از شفقت ولای حضرت
 رسید و بام محرمیت کشید که *سَخِمَةُ مِنْ عِنْدِنَا* ثالث از لطف و عنایت
 خاص کرد و به صدر بزم *عِنْدِيَّةِ* از عین نایب چهارم بقرن تعلیم علوم حضرت الهی
 و بطریق کرم رسوم انسانی مشرف و مطرف ساخت و بواسطه تعلیم معارف و رابطه
 یکدیگر مکرر چارم تعلیم کرده از علوم نکش نباشد واسطه از اقتضای شرف
 پنجم دولت یافت علوم من لدنی واسطه که *مِنْ لَدُنَّا عَلِيًّا* عبارات از ان است
 ششم بخشید از علوم من لدن از ادیب علم غیب رسیده و از این پنج
 ارکان عمارت اقتدای بر بایست و بدین جنس بنای امارت استدلال بر تائید نماید
 که دین خواص مخصوص بود و باین اختصاص منصوص و با وضو و دیگر نیز باید که موضوع
 بود و با عتراف آخر معروف چنانکه در لطائف بر آور حاصل الاحسان است نظام لدن
 یعنی تکرار کرده تا در خور اقتدای و از در راه پود و سه گریه اوصاف
 ولایت پیدا اند تا بود و صاحب ولایت زینهار نه بلکه حذر ایسان کردم شود
 تا بود اندک به بسیار از ملایک پنج چنگ ولایت بهر شیخ نگریسته پنج دیگر
 از در است یکی توانمند پنج ز و با پنج شیخ پنج دیگر بر آرا از چهارم به صحبت و
 عرفان علم از برای بیرون و باری از هر کسی دیگر و فای هر کرده پنج شد سپنج پنج کنون نیز از پنج
 زنجی به شرف زده پنج به پنج کسب می کرد پس پنج پای حقیقتی جمیع مسلمانان را سوسه کشید

لله المثل كما جازى
 بالعلم و جازى كما جازى
 علمه و جازى

محل

راه دین مشرف گردانند بالنبی د الی الامجاد کلمه توبه در حکم برادر الا حیا
 شیخ عبد الوهاب و قفقه الله تعالی بعساوته و عاے دولتانه و صفا کینانه
 از و روش اشرف مطالعه قبول فرمایند بجزین عبادت تقرب افزای و
 فرترین ریاضت ترتیب آراے نماز تجمید است به آن مقدار مواعید افروزی
 و فوائد منوی که در نماز تجمید بخاوه اند و عبادت عاے و دیگر نغمه اند
 هر که در دنیا سحر خیز آید نه بچو خورشید آمدن تا بنده راستی از سحر خیزی
 بود و با سید را نه ساز راه روشن و آسنگ راستی من سینه ای برآید
 التمجید و هو ان یقام فی جنوب اللیل و یقی صائم و یصلی و یطهر عما قبل
 التمجید ثم ان یصل الصلوة بعد النعم ایضا التمجید ثم
 النعم لا یصل و قال علیه السلام ان افضل الصلوة بعد المکة بة
 قیام اللیل و فی حق البی علیہ السلام کان قاضا قال الشافعی رحمه الله
 تطوع اللیل افضل من تطوع النهار و یقال تعالی و من اللیل فتمتجه
 نافلة لك و فعله فی البیت افضل من فعله فی المسجد و لا افضل ان
 یسلم فی کل رکعتین و یتسبیح قیام ثلث اللیل و تلک بة فاقول لا یقبل
 سدا من اللیل فاما ان یقام ثلث اللیل الاقل و یقام نصفه و یقام
 سدا سة الاخر اقام نصف اللیل الاقل و یقام ثلثه و یقام السدا
 قیام وسط اللیل و ثلث الاخر افضل قال علیه السلام ثم من اللیل و یقبل
 ما حلت منه و لا یصلی عند فقام یسجد عن الصلوة من التلاوة و یسجد
 مثل ما یقول و لا یلقن الطالب و لا یسفی له ان یطالع البی و هو نا سدا

این کلمه توبه در حکم برادر الا حیا
 شیخ عبد الوهاب و قفقه الله تعالی
 بعساوته و عاے دولتانه و صفا کینانه
 از و روش اشرف مطالعه قبول فرمایند
 بجزین عبادت تقرب افزای و فرترین
 ریاضت ترتیب آراے نماز تجمید است
 به آن مقدار مواعید افروزی و فوائد
 منوی که در نماز تجمید بخاوه اند و
 عبادت عاے و دیگر نغمه اند هر که
 در دنیا سحر خیز آید نه بچو خورشید
 آمدن تا بنده راستی از سحر خیزی
 بود و با سید را نه ساز راه روشن و
 آسنگ راستی من سینه ای برآید

بکنند که بدن سبک روی نماید و پاک و پاک که گرانید باید از دوست کشید
 هرگاه جوارح از امور گران بارسستی پذیرد و اعتدال او باستحال آثار جوانی و بار
 از دوستی گریز و باعث خواب و موجب عذاب گردد و شوم قبله از دوستی
 که قوت شب خیزی بهم آید و اسباب طلب امیری از هم کشاید چهارم روز از عصبیان
 نورز و که موجب حرمانی این دولت و سبب درمانی این رفعت گردد و
 هر که ایستاد باید که در بخت خواب باید که بر چشمان حرام از پلای و دیدن
 خواب وصول به چند چیزش کرد و باید الزام در روز کار گران خود راه
 کرد و باید تا بود و در شب قیام و دیگر از بصر قیام شب پرورنه عالی باید که بخت
 از طعام نه ثالث از قبله باید راست کرد و نوشته راه قیام از اتمام نه حرام
 از عصبیان روزانه عنان عطف باید کرد و اسب تنگام نه از آنکه انفس نه
 مرآت دل نه تیره گرداند و نگار نظام روز بیداری بود همچون عروس نه بیدار
 از چار چیز آید تمام نه هر که از او در جهان در بر گرفت خواب و خواب بر هم زده
 سد عروس محله فیروزه نام نه اشرف این دولت زبنداری گرفت نه خواب
 بر هم زده از احترام حضرت نوری رضی الله عنه گفت که پنج ماه از دولت
 قیام محروم شدم بسبب جرمی که از من سر بر زده بود و آن آنست که مرا از اتباع
 ایات گویند نه عقیقه بلند زد و شخصه از اتباع اصوات سازنده ^{که} سوزند
 آورده است چنان روز آواز گویند نه یک ز عقیقه مرد ساز آرمای نه که بالا گذشت
 از دل هفت خرج نه همان شعله آه خورشید ساری متن در دل خود تصور کرد
 که آه اواز حالت سوز نبود و صیحه او سفالت افروخته نامرآت باطن چهار چیز است

اول سلامتی دل از حق مسلمانی و از بدعتیهای جدیدان و از فضول کارهای
 دنیا چنانکه کس که تمش در تیر و تیاستغرق باشد قیام شب ویرامییر شود اگر در نماز
 یا استنجز نماز دنیا بخاطرش نگذرد و وسوسه های دیگر بخاطر نرسد دوم
 نرسن غالب که ملازم دل باشد یا کوتاهی امید چه فکر و احوال آخرت و در کثرت
 خواب عاید اثر ابر و رسوم آنکه قصد قیام شب نشین آیت و اخبار و آثار نگردد
 از رجا و شوقی او بخواه آن مستحکم شود و اشتیاق او بر آن طلب پیوسته و در جات
 چنان بر انگیزد و چهارم و آن شریف ترین بواعث است دوستی خدا باشد و دوست
 ایمان بر آنکه در ایستادن حرفه نمی گوید مگر در مناجات پروردگار و او مطلع است
 بر و آنچه در دل او میگذرد او مشاهده میکند و آن خطرات خطای است از حقیقت
 با او چون خدای را دوست دارد و خلوت را با او محال بود و از مناجات
 لذت یابد و لذت مناجات با دوست او را بر درازی قیام شب باعث باشد
 هر که را باشد قیام شب مراد از آن بایدش مقصود او و وصل خداست و نور
 بنوامیس بیداری کند و بخت بیدارش بود خواب از بختی حقیقی بهم
 مسلمانان را توفیق قیام و صیام رفیق گردانند و بالنبی و الله لا یجاد مکتوب
 یار و هم برادران اصحاب و ائمه العجائب شیخ خیر الدین چلبی الله تعالی
 من اخبار الطهرین دعای درویشان و سلام مشائخ از درویشان شریف قبول
 فرماید غزلی که در مناقب این سلسله و سوره که در محال این قافله سواد کرده به ما
 رسانیده و بانث او روده بی انقباض گذرانید فرستاده اند بختب ترین دعا
 رسید و نیک ترین ساعات بوصول انجامید احوال انهم طالع او خطی کامل یافتند

مکتبہ اشرفی
 و دیگر کتابهای
 بیاد حضرت شریف

وَأَمَّا أَنِّي فِي حَظِيرَةِ تَجَدُّدِ الْإِنْسَانِ فَقَدْ كَانَ فِي الدُّنْيَا مَحْضًا مَحْضًا وَنَا
 فَيَا بَنِي آدَمَ أَمْسِكُوا حُشَا مَنَازِلَةِ الطَّيْرِ الَّتِي جَعَلَ فِي الدُّنْيَا يَطِيرُ فِيهَا
 الْقَفَا قَالَ الشَّيْخُ الْأَكْبَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ رُسُلُ السَّيِّئِ مَعَ الْحَقِّ
 بِمَنْ لَيْسَ لَا يَرَاهُ عَيْنُكَ هَذَا حَقِيقَةُ الْخَلْقِ وَصَفَاتُهَا أَقْصَارُهَا نَهَى
 مَا يَنْتَ سَلُّ بِهِ إِلَى هَذَا الْمَعْنَى مِنْ التَّمَثُّلِ إِلَى اللَّهِ وَالْإِنْقِطَاعِ عَنْ الْغَيْرِ
 بَعْضُ بَرَانْدِ كَرَامَاتٍ وَغَرَلَتْ أَرْوَاقَاتُهَا بِالْمَحَلِّاتِ مِنْ غَيْرِ بَارِدِ أَنْ كَسْبِهَا حَوَافِ
 بُوَدَارِ صَحْبٍ وَرَمِيدٍ مِنْهَا لَسْتُ وَغَرَلَتْ أَرْوَاقَاتُهَا بِرَوَاقِصٍ بُوَدَارِ
 وَسَاخِنِ بَارِدٍ مَعَانِيهِ أَوْ سَوْفَ طَوْتَ يَأْتِي أَرْصَحْتَ خَلْقٍ وَرَأَوْ غَرَلَتْ
 وَأَرْخُوشِ بَرِخِزِ جَوْجَانِ بِرَوَاقِصٍ غَيْرِ بَارِدِ وَأَوْرَاقِ وَأَوْرَاقِ
 شَرْطَانِي مِنْ رَاهِ ضَمْتِ بُوَدَارِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَكْثُرُ الْكَلَامَ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ
 يُفْقِدُ قَسْرَ الْقَلْبِ وَأَنَّ الْعَبْدَ الْخَلْقُ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى الْقَلْبُ لِقَابِي وَلِيَا
 أَهْلُكَ اللَّهُ تَعَالَى إِدْمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا آدَمُ أَقْبَلْ مِنْ كُلِّ هَاكِ
 تَوَجَّعَ إِلَى جِهَاتٍ قَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ دَلَّنَا عَلَى عَمَلٍ نَحْنُ خَالِ الْجَنَّةِ فَقَالَ
 لَا يَنْطَلِقُ الْإِنْسَانُ إِلَّا بِالسَّلَامِ الْعِبَادَةُ عَشْرَةَ أَشْهُارًا عَشْرَةَ أَشْهُارًا فِي الْفَقْرِ
 وَجَنَّةٍ فِي الْفَرَادِ مِنْ النَّاسِ كَيْفَ رَأَى كَيْفَ كُنْتُ مَضْرُوبًا عَلَى النَّاسِ كَيْفَ كُنْتُ مَضْرُوبًا
 مَسْأَلَةُ الْحَقِّ وَهُوَ بِرَأْسِهَا خَلْقُ مَا وَرَاءَ مَطَاقِ خَوَابِ بُوَدَارِ أَنْ مَشَاهِدُ الْفَوَارِ الْهَي
 وَمَعَانِيهِ عَذَابُهَا مَشَاهِدُهَا بِأَشْرَفِ كَسْبِ كَوْرٍ أَوْ بِرَأْسِهَا تَوْفِيقُ أَيْنُوهُ تَرْوَمُ بِرِوَنِ

لله في ذلك شئ عظيم
 بل انك تفتت بطنك من ربه
 انك تفتت بطنك من ربه

فانك تفتت بطنك من ربه
 انك تفتت بطنك من ربه
 انك تفتت بطنك من ربه

زوف خاموشی باشد نہ ز غم نہ گز او خاموش نبود نہ بیاد کش ہمین گوش باشد نہ
 شرط ثالث جوع کہ اتفاق سالکان راہ اہی و یاسکان در گاہ ناقضی اگر سالک
 از بدایت تا نہایت سیر خور و طالب آن از اول تا آخر دیر خور و پی شکم از طعم نہ
 تا خالی نہ باشد جو است کا و بردارد و درین از اخذ و کثرت تا قہی نہ باشد علیت نہ
 تا تو نہاشی ز بر از خورشی نہ پای نہ خیزد بگرانی نہ جائے نہ تا نہ بود کوس تھی
 از سیری نہ برگزینش از ضرب نہ خیزد حد آسیران آمد و وصول دیر خور داران
 زاوہ حصول فائدہ کہ در گرسنگی یا قند در ریاضت و دیگر نہ و آن کہ در سیر خورہ اند
 در مجاہدت آفرینے نیاید عروس ولایت در وی نہ بیرون تا نیاید کسی از سر آید
 ولیکن نہ چندان بیرون از در وی نہ بیاید نمودن کہ خیزد پائے نہ چورین راہ ہا
 اعتدال پیون و درین کا ہا و ہ منوال بیرون اہم است چاکر خواہد کہ شکم
 از غذا کسے کثرت تھی نماید و درین و معاہدین و تیرہ تھی کشاید و رسید و سخت بیرون
 اندک اندک کم کند تا قوت بشری قوت گیرد و تیرہ عنصری کسور نہ پذیرد
 کسے را کہ باید درین راہ نہ کہ کم سے زو از پیش خوردن غذا نہ باید غذا
 تا بکیال کم نہ نمودن کہ سستی نیاید قولے نہ شرط راج بیداری کہ طالبان
 راہ مطلوب و محبان در گاہ محبوب دائم و یا دومی ہستند کہ کسے کہ باو مقصود دارد
 خواب غفلت از وی طو نہ آید کسے کہ کو طالب دیدار باشد بچشم او گشتہ مار
 باشد نہ بیا و کل زند فریاد بلسل نہ نیاید برگزینش و در وقت غافل نہ حضرت خواہد
 میفرمودند کہ طالب صادق را باید کہ پیش از صبح بیک پاس بر خیزد و نماز بخند
 کہ بہترین نافلہ و خوشترین فاصلہ است بگذارد و بہ حضرت رسالت پناہ صلا علیہ و آلہ و سلم

است حال فرض بود و جمعی بر آنند که نماز سجده و آخر حال ایشان فرض شد
 کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى دَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ
 يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی شب را بیدار واری ای محمد
 صلی الله علیه و آله و سلم برای خواندن در نماز زیادتی که از فريضه باشد متر انا نماز
 نافله باشد متر شاید که بر انگیزد و پروردگار تو متر از در مقام محمود که آن تجلی آتی باشد
 یا رسیدن باریزه و خوب و امکان بنقطه حقیقه انسانی که عبارت از قرب است
 بود و از آن فی اشاره بوصول نبوی و عبارت از حصول مصطفوی بود و این
 را چه تمامه دنیا علیه السلام است و بعضی از ورثه وی کمال متابعت در کبریاست
 صلی الله علیه و آله و سلم بحالات مراتب و مشارب صوفیه در شرکت وصول تا محضر
 سنجی و از بند نقطه دایره در کار مرکز بر کار نبوت کریم نیست این نقطه
 کس را وصول بگرچه زند دوره پیکار سائی در تربیت مقام محمود عبارت از
 شفاعت کردن است مراتب خلق اولین و آخرین را پس مقام محمود و محضر علیه
 معبود و عن فرموده بسبب مجرب و نیست سجود و و آیت دیگر گفت يَا أَيُّهَا الْمَدِينُ
 اِصْرِيكُمْ يَوْمَ تَأْتِي سَاعَةُ يَوْمِ الدِّينِ وَ تَتَّبِعُنِي أَنْزِلُنِي إِلَى الْبَابِ فَأَنْصِتْ لِكَلِمَاتِي
 تِلْكَ الْأَيََّاتُ لِلَّذِينَ يُحِقُّونَ رِجْزًا مِنْ رَبِّكَ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ لَمْ يَرْجِعُوا إِلَى اللَّهِ
 عَاشِقُ كَرَمِهِ وَ جَانِبِ مَحْبُوبِ وَ مَقَامِ مَحْبُودِ عَاشِقَانِ حَرِيمِ عَشْقِ وَ انْدَوِ الْوَهْدَانِ
 محرم صدق را تذکره چه لطف بود که آن یار در سحر فرموده ز خواب باز
 بیدار گفتم پس ز خواب نوش و آمد چو بخت بیدارش به سفید و زلف سیاه
 چوین خطبات عبارت از کون هر آمدن است و در آمدن در کون که نه در میان

این
 در شب و روز این اشعار تمام
 در روز و شب این اشعار تمام

راه سلوک و درجه چشمان و درگاه ملوک و این درجه کسیر الضیاع گردود که
 سبیل متابعت اصحاب ولایت بطریق متابعت اربابیت بقدم فناء و فنا
 سیرده باشد و درخت کازانه بقا و البقا آورده جلوس بر او بگین دولت
 هر شهابی نیست و الویس بر نو رنگ این شوکت یار هر سپاهی نه سوار و لشکر
 بر او رنگ دوست نه مانند کس تا سر بر آزمائی نه قدم بر نیار و بخت وصول
 کس تا نخیزد و نه بر دو سر آینه آنچه در خور نوشن بود و از قلم زدن بر صفحه عیار
 آورده شد و بنیقه سفارت در آورده باقی اسرار نامه بر نمی تابید و خامه نر نرادر
 که پرواز و انشاء الله تعالی چون مقابل بود و معامله و میان نهاد آید بر تباد
 نامه بر اسرار و دست خامه بر نو و در تخته نه خامه نیار و از حدت بختی نه بخت یار
 سخته نه و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب و آرزو
 بر او را غفر الا صاحب و او را صاحب لای صافی و صفه الله تعالی و صافه الالهیه و الوافی
 دعای مستافان و صفای مخصوصان از روشن اشرف قبول فرمایند و زی دولت
 کس را بعد از تحصیل علوم شریعتی نماید سلوک راه الهی و انگیز گرد و و شوی ز رتبت
 که شخصی را پس از توصل معلوم طاهر سودا سیر و درگاه نامنای ره دیر بود و مقصود
 چندین درس کمالات در علوم غریبه و منقود از کثرت غرس مقامات و شرف معلوم
 مجید و مراد از مطالعه صحائف معلومات و معانی طرائف معصومات و موجودات و معلوم و
 درین این مقدمات لایحایات و مول تجزیه خدای و توحید باو شای اوست
 ای برادر گر کس در راه فضل نه تمام و مقصد از روزگار نگر
 باشد و در شرف سودا دوست نه سودا زین سودا نباشد روزگار نگر

استخوان و نیزه و دست دارد و
 و نام جانش خوار را

له
 میر میخانه اگسدا و شمش
 واکار و این ایلان

مکتوب و در تخته نه خامه نیار و از حدت بختی نه بخت یار
 سخته نه و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب و آرزو

مکتوب و در تخته نه خامه نیار و از حدت بختی نه بخت یار
 سخته نه و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب و آرزو

مکتوب و در تخته نه خامه نیار و از حدت بختی نه بخت یار
 سخته نه و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب و آرزو

مکتوب و در تخته نه خامه نیار و از حدت بختی نه بخت یار
 سخته نه و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب و آرزو

کسی در بای بیگانه را آشنای کرد و گوهر بدست نیابد و چه حاصل و سودا کمالات
 راه پیمایی کرد و بجنبه پیوست چه اصل ای برادر سبک در آینه سبز نه مذاکرات
 فی الکائنات و لا نفس خساره احوال خویش را معاینه کن تا چه رسد تا یاد کاشته و در حلقه
 در آینه سبز و هوش معکده افشا گشته را منظره فرمای تا چه چاه و بیار آید
 از صقل تعریف مرآتیه اگر زین توحید سر زوای نه بر آید تا خال دوست و دوست
 فرو گیرد و جانش تا سرو پای نه مقرر اصحاب و کلمات و مصور ارباب هدایت خیلان
 آن که ترک و تجرید در بدایت حال و آن طوطی حصول غرور و غرور کار است و تحریر
 در میدان مال را بطه وصول نموس آنچه برورد و کار مادم که این شرط بجای نیاورد و پای
 بر اورنگ ولایت نه نهند تا در علم ربط بر تاب بای نگیرد بر تو رنگ بقایه رای تر نند
 قدم نه بر سرستی که هست این بیاو نه بنور لای این مکان جای است
 عالی بای نیست آنجا دریا کن بین سستی را تبرک خود فروشی کن نه که در بازار
 دین خواهند و بر روی این کالاه میطق الطیر طایفی ملک رفعت میگوید
 تو دقتی سیر این دانی که خوانی باز را اعتقاد غرور و سخن اقرب را یک در حلقه صورت
 بین تا جلع معنی چه صورت میکند بیا به مال و هوش معکده را بهر خساره صورت
 اگر چشم خوانی تو داری بنگر از معنی نه در اول و بهمان برادر در قصه خود ولی
 صحبت افتاد و بعضی از معارف استفاده کردند و ترخه از عوارف استفاضه
 نمودند آنکات جانیه باطنی بان عزیز الوجود از حد زیاده شد و رابطه خانی بان
 و غیر الوجود از حد آمده آن مناسب آنست که چند روز و دیگر به هم صحبت مجامع
 اگر واقع شود مطلوب کلی است و مکالمات مخصوصانه فایده بود و مقصود اصلی

کتابخانه
 در این کتاب
 که شایع است
 باشد و قابل توجه
 باشد و در این کتاب
 باشد و در این کتاب

است بنوعین و ارایه دور زمان که تقدیر کرد و از غنایت خداست که اگر در
 نماید ترا صحت نمواید تعریف آدم بجای نه به تحقیق درین ایام متبرکه و صیام
 متبرکه که جاذبه محبت انواران الصفا زیاده تر آید اگر بطریق سیر گذران حد و حدود
 احتمال دارد برادر اغرض شیخ سماء الدین را در محبت مخصوصانه و وصلت مخصوصه
 دارند و با هم گریخته اسرار در پستانه و اسرار بر کشتانه در میان نهند خالی از فایده
 نخواهد بود و بر چه مستحوی با یکدیگر و گفتگو و سرسیر و کنایه بھر است
 و در استفسار انوار سلوک و استحضار اطوار فنوک از هم بر آید خوشتر است
 نه بی دولت که در بیان محرم بهیم باشد ز عرفان جستجوی دور اسرار
 ولایت خوشتر است نه که با یکدیگر افتد گفتگویی و در مقامی که اصحاب لایق
 عمری گذرانند انداخته لیست کلی و در مرامی که ارباب خفایت بهر یکدیگر سران
 قدرت اصلی است اگر اصحاب عرفان را از آن بیهم محبت فتنه و در پیوستن
 حاشی ثمانه سجد گاه به خوش سازد که صاحب دولت و سواد است از باطن
 باید که گاه گشته در حجره متبرکه و کلبه منوره حضرت در دریاست تو حید و قیام
 معاون تفرید گنج شکر فرید قدس الله وجهه هم صحبت محرمانه دارند و در کمال
 مکالمات دوستانه آید که آن جا به بسیار رفیق آثار فسط انوار غنایت اهی
 و منزل انوار رعایت نامتناهی هست ز بهار ز بهار این دولت از دست
 نهند و دولت زیارت و طواف مرقد منوره حضرت شیخ داود قریب افتاده
 ز بهار گاه گاه به بان دولت طواف میمند شوند اتحاد و دولت اندیکه
 مقبره حضرت شیخ داود که در کتب آثار فضیلت اهی و اطوار و ادوات نامتناهی

که گفتن در سبزه
 غار در سبزه
 که گفتن در سبزه

ریا دهمی پس این دو دم مقدم حضرت گنج شکر قدس الله روحه در مسجد که بهایوی
شکر که ایشان افتاده است بسیار تنزل فرموده اند هر کجا در رو گنجی نای مرو
افتاده تعبیه آباد شد که گویان تعبیه نیاری طوف کرده طوف این کعبه بن گزداشته
و مقبره تبرکه حضرت شیخ صلح سهروردی و شیخ صلح صوفی و مقابر شهدا
و دیگر که در حوار قصه افتاده اند باید طوف کردن که فیض خواهد رسید که منقول است
و قتی که حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر را میفرستاد روی نمود بطوف فرار تبرکه و فرمود
حضرت پیر ابو الفضل میرفتند بخروج طوف آن فیض فیض تبدیلی یافت و این در شهر
را خود استفاده عمل بود هر چند که اوقات شریفه و ساعات لطیفه با فاده اصحاب
استفاده میکنند و آیات ظریفه و حیات نفیقه باره احباب ششاده میروند اما ذکر
صبح و شام و وظیفه روز و شب الترام دارند و آن لوکا و شایان انجام و افکار ارقیه
فریاد که نمودند معاطبت کلی نمایند که معمول کا بر شسته و منقول از باب شش
می آید و فاین زو که تجربه ورودی بتقریر موسی است و هست بخاکه معانیه خواهد افتاد
س که پانها دور راه طلب راه باید رفت هر دم الزام است هر که پناه از سر
افلاص پای دور ره ذکر ندانے خاص عام دولت مذکور خواهد یافت او
ز الزام شکر ذاکر شاد کام بهر از کار روز و شب از همه او کار و ذکر صبح و شام
از دو کام این راه باید سیر کرد و در دو کام است دو کام است دو کام باشد
بعد از مقابله معامله در میان نهاده آید بالله و الله تعالی



قطعه تاج چرخ افروز نیرم تحقیق آفتاب آسمان بقیق قدوة اشعرا جناب خواجہ عبدالرؤف صاحب عشرت کهنوتی

شاہ مخدوم جہانگیر شرف دراصل بود
مصدر حاجات خلق و معدن ارباب بقیق
جامع فضل و کمال و مجمع علم و منہر
منبع انوار مخفی مخزن اسرار غیب
حق تحقیق در زبان خویش بود هیچ علم
دیدنی نیستند مکتوبی کہ او ننوشتند بود
بعد از ترتیب داده عبدالرزاق آن خطوط
لوحش التذیبه مکتوب اند مطبوع غلام
سید شاہ نذیر احمد والا صفات
حصہ اول آن مجموعہ بنمودہ است طبع
کلک عشرت مصرعہ تاریخ طبع اولو

قبلہ صاحب دلان کہ عبداللہ و لا
سرستان و فاکلین باغ رضا
صدر بیدار صفیا و شمع نیرم اولیا
سید عالی مناقب پوران فخر العورا
صوفیان ائمہ اہل کمال انوار
بامردان عقیدت مند طریاب ہدا
آنکہ آمد سرگروہ عارفان با خدا
فیض بخش عالمان فاضلان اقیما
کنز عزیزان شہ مخدوم ہست آن لیا
انکار و سے نفع برورند جملہ اصفا

آئینہ مکتوب شرف مطلع اصفا
باغبان حقیقی را تا و گل گلزار رسالت را اور و لا تعد ولا تحصى کہ درین زبان
کتاب نایاب مقبول طبع ہر خاص و عام الموموم بہ مکتوب شرفی بفرما بشیں
جناب سید شاہ نظیر احمد صاحب در مطبع و بدیہ امیری کهنوت کنگج باہتمام
کترین احمد علی خان طبع شد محمد شریف الدین حیدر کا پنی نویسن

مکتوب اشرفی

شائقین علم و تصوف اور ارباب تحقیق پسند کہان ہین ادھر امن یہ مختصر و دل جان
 و تحکیم لکھائیں یہ کوئی معمولی کتاب نہیں بلکہ وہ کتاب ہے کہ جو حضرت قدوۃ العارفین
 ربیع الکاملین جناب سید شاہ مخدوم اشرف بہا نگاہ جو جو رقتہ اللہ علیہ فارسی
 تحریر فرمائی اور جناب قدوۃ المحققین حضرت سید شاہ عبدالرزاق کچھوچوی قدس
 خواہر زادہ مصنف نے ترتیب دی وہ اس عاجز نے بہ خرچہ زکریا غرض فیض عام نہایت اتمام
 پانچ حصوں تقسیم کر کے پہلا حصہ ۵۰۰۰ طبع کر لیا ہے اور بقیہ جلد میں ہی خریدار کو ملے گی
 قدروانی اور تو یہ دیکھنے کے لیے انشاء اللہ اسی سال طبع ہو جاوے گی۔ حق تعالیٰ اسکا
 پیام راقم شہر جیشہری ہو گیا ہے کوئی حقا قصہ نہیں کہیں اور نسخہ نامی مطلوب نشانہ
 ذیل سے طلب فرماوین قیمت فی جلد ۸۰۰ روپے جلد کے خریدار کو چہارم تخفیف ہے۔
 محصول و اکس دوم خریدار ہے۔

لکھنؤ و اکخانہ چوک محلہ اعظمہ خانہ ان محمد بدر الدین صاحب۔

لکھنؤ و اکخانہ چوک علی محمد خان تاجر کتب۔

کامپوٹر و ریسرچ و علوم سید وحید الدین اشرف صاحب۔

ضلع بستی مکان سید غیاث حسین صاحب وکیل محمد شام حسین صاحب مختار۔

ضلع بارہ بنکی و اکخانہ علی آباد پورہ شاہ کامگار مرحوم مولوی سید شاہ الطاف اشرف صاحب

سید تیر احمد ساکن ضلع بارہ بنکی و اکخانہ علی آباد پورہ شاہ کامگار مرحوم و معذور۔

DPK

اشرف جمہانگیر

مکتوب اشرافی

DPK.

اشرف جهانگیر
کتوب اشرفی

ie Date

AT THE TIME



RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

